



پیام بریج

سال سی و هفتم

شماره‌های
۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹

ژانویه و فوریه

۲۰۱۹



پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره های

۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹

سال ۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۹

پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹

ژانویه و فوریه

۲۰۱۹

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات حضرت بهاء الله
۲	مناجات حضرت عبدالبهاء
۳	پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان ایران - ۹ شهرالعلم ۱۷۵ بدیع
۷	پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان - ۲۶ نوامبر ۲۰۱۸
۹	شعر "نوید بهاران" - جناب مسعود جامع‌الصنائع
۱۱	سخن دوست - جناب منوچهر مستقیمی - توضیحی درباره قره‌العین
۱۵	شعر "پرنده قفس" - جناب دکتر فرامرز بصاری (سُها)
۱۷	به یاد استاد احسان یارشاطر - جناب دکتر گیو خاوری
۲۲	عبدالبهاء و جهانی شدن - جناب موژان مومن
۲۹	شعر "کجا رفت" - خانم ماه مهر گلستانه
۳۰	عرفان جانان - دکتر قاسم بیات - دنباله مطالب پیشین
۳۶	عبدالبهاء و محمد عبده - جناب هامون نیشابوری - دنباله مطالب پیشین
۴۱	جنبش‌های اصلاحی ایران و جهان - جناب موژان مومن
۴۵	اجعلوا اشرافکم من عشیکم - مایکل کروتوتی
۴۸	دشمنی جمهوری اسلامی با مردگان و گورستان‌های بهائی - جناب مرتضی اسماعیل‌پور
۵۳	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز - جناب بهرام یلدائی

فرا رسیدن اعیاد اعظم صیام و نوروز را به همه شما عزیزان تبریک
می‌گوئیم و برای همه سالی سرشار از سلامتی و شادکامی و موفقیت از

ایزد یکتا مسئلت داریم

با آرزوی صلح اعظم جهانی برای تمام دنیا و

آزادی عزیزان دربندمان در ایران و سراسر

جهان

از طرف هیئت تحریریه مجله پیام بدیع



الها معبودا مسجودا

شهادت می‌دهم به وحدانیت تو و فردانیت تو و بخشش‌های قدیم و جدید تو توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمتت بر شریف و وضع باریده و اشراقات انوار آفتاب بخششت بر عاصی و مطیع تابیده ای رحیمی که ساذج رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف از تو سؤال می‌نمائیم فضل قدیمت را می‌طلبیم و جود جدیدت را می‌جوئیم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات ایامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و انت الغنی الغالب القدير.



هو الله

ای پروردگار این نفوس مشتاق دیدارند و سودائیان آن زلف مشکبار
 هردم فریادی نمایند و آه و فغانی برآرند و استدعای عنایتی کنند و موهبتی
 طلبند توئی بخشنده و مهربان و توئی رحیم و رحمان و توئی واهب فضل
 بی‌پایان ای خداوند بخشنده این نفوس را ثابت عهد نما راسخ پیمان
 کن منجذب به نجات تقدیس نما و متذکر به آیات توحید کن مشمول
 لحظات عین رحمانیت نما و مجذوب جمال نورانیت کن هردم تأییدی
 جدید بخش و هر نفس نفس رحمان به مشام بخش توئی مقتدر و توانا و
 توئی دهنده و بخشنده و دانا.

ع ع



پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان ایران

۹ شهرالعلم ۱۷۵ بدیع

۲ آبان ۱۳۹۷

سالکان سیبیل ایمان و پیروان حضرت یزدان در سرزمین مقدس ایران ملاحظه فرمایند

نظم دنیا مختل و تشنجات شدیده عدیده ارکان عالم انسانی را متزلزل ساخته است. شرایط روز به روز به وخامت بیشتر می‌گراید، پریشانی و وحشت عالمیان را فرا گرفته و آلام و مشکلات قاطبه مردم به مراتب افزایش یافته است. نیروهای مخرب مادی‌گرایی بر شرق و غرب غلبه کرده، از طرفی مردابی از بی‌عدالتی و تبعیض به وجود آورده که بال و پر جامعه بشری را آلوده و از توان انداخته است و از طرف دیگر، روح انسانی را که برای عروج به عوالم ربّانی خلق شده، در چنگال ظلمت خودکامگی و طمع اسیر و از فیض نور سراج دین حقیقی محروم ساخته است. معضلات و مسائل جهان که در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست به وضوح مشهود است، آینده بشر را در معرض مخاطراتی جدی و گریزناپذیر قرار می‌دهد، ولی سران ارض هنوز به علل اصلی آن پی نبرده‌اند، از چاره‌اش عاجزند و از عواقبش هراسان. اوضاع عالم یادآور این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند "روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است، عاقبت به درجه‌ای رسد که بنیه انسانی را تحمّل نماند، آنوقت انتباه رُخ دهد."

احتبای ایران که از بدو طلوع صبح هدایت در آن اقلیم مبارک به ردای ایمان مزین بوده‌اند البته به نصایح و اندازات صریحه جمال قدم واقفند، بینش ملهم از تعالیم آن حضرت را کسب نموده‌اند، هم از دلایل عمیق این بحران‌ها مطلعند و

هم با هدايات حضرتش آشنا.

از جمله بزرگ‌ترین مشاکلی که گریبانگیر جمع کثیری از مردم جهان گردیده، وضع نابسامان اقتصادی است. فقدان ضوابط لازم برای تضمین رعایت عدل و انصاف در توزیع منصفانه ثروت به اشاعه بی‌کاری و فقر منجر گشته، به حدی تأمین مایحتاج ضروری و روزمره زندگان را برای قشر بزرگی از مردم دنیا دشوار ساخته است. عواقب شکاف عمیق بین فقیر و غنی، چه در درون کشورها و چه در بین ملل، قابل وصف نیست. در این میان، شما بندگان دیرین و باوفای جمال مبین علاوه بر این که مانند همگان پیامدها و سختی‌های ناشی از وضعیت بی‌ثبات کنونی جهان را متحملید، در طی سالیان متمادی در معرض تضییقات بی‌امان و مظالم فراوان نیز بوده‌اید. این تضییقات و مظالم به منظور تضعیف جامعه بهائیان ایران و از جمله فرسودن بنیه اقتصادی آن به صورتی منظم و برنامه‌ریزی شده اعمال گشته و می‌گردد.

حدود یک سال پس از دستگیری و مسجونیت اعضای محترم هیئت سابق یاران، در پیام مورخ ۷ شهرآلنور ۱۶۶ بدیع خطاب به احتبای عزیز جمال اقدس ابهی در کشور مقدس ایران یادآور شدیم که مراقبت از افراد و خانواده‌هایی که علیرغم تلاش شرافت‌مندانه خود به حمایت مالی احتیاج دارند از جمله وظایف مقدس و ضروری اهل بهاء است و از آن برگزیدگان جمال کبریا خواستیم که در این راه معاضد و مساعد یک‌دیگر باشند. آنچه در طی سالیان بعد، جامعه بهائی ایران در پاسخ به این ندا به منصفه ظهور رسانده حقیقتاً محترالعقول است. علیرغم فقدان مؤسسات بهائی و با وجود بی‌عدالتی‌های بی‌شمار و محدودیت امکانات، افراد و جامعه توانستند با پشتکار و فداکاری و با عشقی خلل‌ناپذیر و خلاقیتی بی‌نظیر برای رفع احتیاجات مبرم و اعانت یک‌دیگر بیش از پیش قیام نمایند. با تمسک به حکم مشورت که راهگشای جوامع بشری و حلال مشکلات عدیده است و با تأمل و تعمق در رویکردهای مختلف آن، شما بندگان آستان کبریا به تقویت فرهنگ حمایت متقابل در جامعه کمر بستید و تا حد امکان در کمک به رفع مشکلات شغلی، نگهداری از سالمندان و رسیدگی به ملهوفین از یک سو و فراهم

کردن تسهیلات مختلف برای کارآموزی، اشتغال، تشکیل خانواده و ادامه تحصیلات عالی جوانان از سوی دیگر کوشا گشتید. آنچه سبب شغف و تمجید بیش از پیش این مشتاقان گشته آن است که حتی در این شرایط دشوار به امور جامعه خود اکتفا ننموده، در مواردی متعدّد و از طرفی متفاوت، با همتی والا و قلبی پاک و نیتی خالص حتی المقدور به یاری همسایگان و سایر هموطنان نیازمند خود نیز برخاستید و با اقدامات خویش مصداق بیان مبارک حضرت بهاءالله در لوح حکمت گشتید که می‌فرمایند "لا تقتصروا الأمور علی منافعکم الشّخصیّه" البته تحمّل مشکلات و صدمات وارده بسیار صعب است و در مواردی حتی طاقت فرسا، ولی از دستاوردهای درخشان جامعه بهائی ایران در این سالیان می‌توان از همبستگی عمیق‌تر پیروان جمال قدم، همراهی بیشتر با یک‌دیگر و بروز ابعاد جدیدی از تعاون اجتماعی و شکوفایی ابتکار عمل نام برد. این جمع اطمینان دارد که آیندگان با اعجاب و تحسین به اقدامات و تجربیات شما در این دوران خواهند نگریست.

دوستان عزیز، رسالت مقدّسی که جمال اقدس ابهی بر دوش اعضای جامعه ممتحن شما گذارده‌اند البته به همبستگی جامعه و معاضدت و مساعدت اقتصادی محدود نمی‌گردد. در این ایام که یأس و ترس، عالمیان را از شش جهت احاطه نموده و سبب قطع امید، بخصوص در بین نسل جوان گشته، الحمد لله شما عزیزان مظهر دلگرمی و اطمینان برای اهل امکانید و در حلقه هموطنان و اطرافیان خود چون چراغی تابان، آیت مهر و الفتید و در هر جمعی نماد تحمّل و حُسن نیت. با الهام از تعالیم جمال قدم در گفتمان‌های سازنده اجتماعی مشارکت می‌نمایید و هموطنان خویش را یاری می‌دهید تا به بینشی فراسوی مشکلات کنونی نائل آیند، به پرورش قابلیت و استعدادهای لازم برای پیشبرد مادی و معنوی اجتماع خود بپردازند، و با اطمینان و امیدواری در ساختن جامعه‌ای پویا و مترقی گام بردارند.

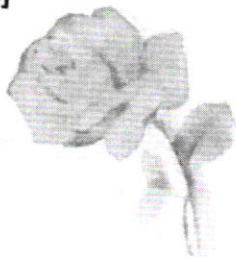
البته ادای چنین رسالتی ممکن نیست مگر به قوه محبت‌الله و ایمان راسخ به تحقّق نوایای الهی در خصوص آینده درخشان ایران و ایرانیان. شمع ضعیف را

بادی خاموش نماید ولی شعله عشق و ایمانی را که در قلوب آن عزیزان مشتعل است تندباد تضيیقات سبب اشتعال بیشتر گردد و نور و حرارت شدیدتر. الحمد لله موفق به عبودیت آستان مقدسش گشته‌اید و قدم در جای اقدام اسلاف قهرمان خویش می‌گذارید ولی ملاحظه نمایید که در سنوات اولیّه امر مبارک آن سالکان سبیل الهی چه بسا موفق به مشاهده تأثیرات و نتایج فداکاری‌های خود با دیده عنصری نگشتند اما شما امروز شاهد تقلیب جمعی در مملکت خویش می‌باشید و رفع شبهات و سوء تفاهات تاریخی را در مورد امر مبارک در بین بسیاری از هموطنان خود به وضوح و به رأی‌العین مشاهده می‌نمایید.

پس ای یاران حضرت رحمان، در این ایام پُر افتتان این فرموده مولای مهربان را به صفحه دل و جان بسپارید که می‌فرمایند "هر که به ملکوت الله پیوست در صون حمایت حضرت بهاء الله است، حوادث عالم مادی چه خوب چه بد مثل امواج دریاست، در مرور است، بقایی ندارد و سزاوار اهمّیت نه... اهل ملکوت سرورشان از فیوضات الهیه است و امیدشان به فضل نامتناهی الهی. به فیض ملکوت خوشنودند و به الطاف ربّ الجنود مشعوف و مسرور، در آتش بلا و مصائب تر و تازه‌اند و در طوفان مشقّت و حوادث راحت و در نهایت آسایش، زیرا تکیه به کوهی عظیم دارند و آرامگاه در کشتی از زیر حدید."

این مشتاقان هر بار که به اعتبار مقدّسه علیا مشرف می‌شوند برای آن باسلان برازنده میدان استقامت و وفا از حضرت کبریا با نهایت تضرّع استدعا می‌نمایند که تأییدات و امداداتش هر دم شامل فرد فرد شما عزیزان گردد تا در امور زندگانی و در تحقّق بخشیدن به اهداف روحانی خویش بیش از پیش موفق و مؤید گردید.

[امضا: بیت‌العدل اعظم]



پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان

۲۶ نوامبر ۲۰۱۸

دوستان عزیز و محبوب،

در این برههٔ خاص، از یوم میثاق تا برگزاری مراسم سالگرد صعود حضرت عبدالبهاء، قلب هر مؤمن به یاد آن وجود بی‌همتا در اهتزاز است:

سزالله، مرکز عهد اقوم جمال قدم، سرچشمهٔ وحدت عالم انسانی، مثل اعلاى کلیهٔ صفات و فضایل بهایی، و عُصْن اعظم الهی که جمیع در زیر سایه‌اش مأمَن می‌یابند. امید و طیب چنان است که شما عزیزان در اجرای نوایای آن حضرت طبق الواح مبارکهٔ وصایا و نقیسهٔ ملکوتی، مشمول محبت لانه‌ایه و حمایت مشفقانه‌اش گشته قوت و اطمینان یابید. در شب صعود، در بیت مبارک و در اطاق مقدسی که در آن روح پُرفتوحش این عالم فانی را ترک نمود تا به ربِّ محبوب خویش بپیوندد، این جمع بر وفاداری شما در پاسخ به ندای او شهادت خواهیم داد. مجهودات خستگی‌ناپذیر شما برای ایجاد پناهگاهی برای اهل عالم در این دوران که بی‌عدالتی و مصیبت رو به ازدیاد است، گواه این وفاداری است.

تنها سه سال به صدمین سال صعود مولای حنون باقی مانده تا بهائیان در سراسر عالم گرد هم آمده، مسافتی را که در اولین قرن عصر تکوین طی نموده‌اند به یاد آرند. امید آن که عزیزانش، فرداً و جمعاً، به تدریج و روز به روز، متزایداً تجسم بارز نصایح مبارک گردند: در امر مبارک متحد و بر میثاق راسخ و استوار باشند؛ از تهمت و افترا احتراز جویند و هرگز به مذمت دیگران لب ننگشایند؛ بیگانه نبینند بلکه همه را اعضای یک خاندان شمرند؛ نظرات مختلف و آرای متضاد را

کنار گذارند و در پَلَب مقصدی واحد و هدفی مشترک کوشند؛ حُب جمال مبارک چنان بر جمیع اعضاء اجزا و ارکان‌شان مستولی گردد که اثری از القانات عالم بشری باقی نماند؛ در تبلیغ امرالله به دل و جان و در نهایت اتّحاد و اتّفاق قیام نمایند؛ صفاصف به پیش روند، متحداً متفقاً مُعین و ظهیر یک‌دیگر شوند؛ به حُسن اخلاق، استقامت، قدرت و صلابت مزین گردند؛ قدر این آیین نازنین را بدانند، به موجب تعالیم آن حرکت و سلوک نمایند، سبیل مستقیم ببینند و آن را به مردمان بنمایند.

در حقّ فرد فرد شما دعا می‌کنیم که به تحقّق والاترین منویات مولای محبوب توفیق یابید.

[امضا: بیت‌العدل اعظم]



برگرفته از مجله آینه جهان
اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ خورشیدی

نوید بهاران

از: مسعود جامع‌الصنایع

هوای سرد هم اندازه دارد

طبیعت ساز و برگ تازه دارد

به دشت و کوه و صحرا و بیابان

نمانده رنگی از برف زمستان

به دامان کهنسال دماوند

شده دیو زمستان در قُل و بَند

زده صد غنچه بادام بر مو

خجالت می‌کشد خورشید از او

به زیبایی چو باران بهاری

به رنگ سرخ یاقوت اناری

به مانند نگینی می‌درخشند

به دنیا رنگ و بوی تازه بخشند

نشانی نیست از سرمای بهمن

بهاران می‌رسد آهسته از راه

کشیده روکشی از مخمل سبز

میانش پرده‌ای رنگین کمانی است

شده آذین ز گل‌های شقایق

به دست شهریار نوبهاران

نشسته دختری بر روی قایق

شده پنهان به پشت پرده ابر

ز چشم کودکان گل‌خنده بارد

ز شادی گونه‌هاشان غنچه بسته

میان رختِ نوروزی سبکبال

به بازی‌های شوخ کودکانه

به دست آسمان‌ها می‌سپارند
میان مشت‌هاشان می‌فشارند

امیدی تازه، پیکی تازه دارد
بساط دیو و دَد اندازه دارد

برای مردمان سرزمینت
کنون بگشا دو چشم نیک‌بینت

به پایان خواهد آمد دور بیداد
به زودی می‌شود ایران‌ت آزاد

سبک‌سر قاصدک‌های سَبُک را
به شادی سکه‌های سالِ نو را

بهاران با نفیر کیمایش
نسیم آهسته می‌خواند به گوشم

"نمی‌ماند بدین‌سان دورِ این چرخ
ازین بازی فراوان کرده تاریخ

"بهاری تازه در راه است، مسعود
زمین آبستن نوزاد داد است



سخن دوست

جناب منوچهر مستقیمی

توضیحی درباره قره‌العین

در فصل‌نامه پُربار و محتوای توشه شماره ۳۳ مقاله‌ای تحت عنوان "قره‌العین" به قلم جناب حیدرقلی عمرانی، که نشان‌دهنده بصیرت صادقانه و عادلانه معزی‌الیه در تاریخ است، به زیور طبع آراسته گردیده بود.

شادماتم که در بین هموطنان عزیزم نوادر محققین و نویسندگانی چون جناب عمرانی وجود دارند که حوادث و وقایع تاریخی را منصفانه و عاری از هرگونه تعصب و کم و کاستی، صادقانه بیان می‌فرمایند. از این رو هرچند افتخار آشنایی حضوری و غیابی را با معزی‌الیه ندارم، ولی خود را موظف می‌دانم مراتب اخلاص و مودت عمیق خویش را حضور پُرمهرشان تقدیم نمایم.

کوناه سخن آن‌که نویسنده گرامی در پایان مقاله تحقیقی خویش به درستی مرقوم داشته‌اند:

"... قطعه شعری را که به او، "طاهره"، نسبت داده‌اند را می‌آوریم:

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو

شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو... "الخ"

این‌جانب تا آن‌جا که دسترسی به کتب و اسناد مربوطه در مورد طاهره

قره‌العین دارم، به این نتیجه رسیدم:

۱ - گوینده شعر مذکور نمی‌تواند از بانوان باشد، برای نمونه خطاب بانویی به مرد:

"دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خطت

غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو"

۲ - در هیچ یک از اشعار طاهره، که ثابت شده است مربوط به ایشان می‌باشد، تخلص طاهره به میان نیامده.

۳ - در کتاب "طاهره قره‌العین" تألیف محقق فقید حسام نقبانی، صفحه ۱۵۷ چنین ذکر شده "شعر معروف گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو" به طور قطع از طاهره نیست و از شاعر معروف طائر اصفهانی است و در جلد ۸ کتاب ظهورالحق نیز چنین آمده است..."

۴ - ادیب، شاعر و محقق فقید نعمت‌الله ذکائی بیضائی در خصوص سراینده غزل "گر به تو افتدم نظر..." می‌نویسد: درباره صاحب این شعر اقوال مختلف ذکر شده ولی قولی که بر سایر اقوال غلبه دارد این است که، این غزل از طاهر کاشی شاعر عصر صفویه است و مطلع غزل چنین است:

"در دل خویش طاهرا گشت و ندید جز وفا..."

خواننده عزیز توجه داشته باشید در مقطع شعر مزبور منسوب به طاهره چنین آمده:

"در دل خویش طاهره گشت و نجست جز تو را"

۵ - از پژوهندگان معتبر دوران طاهره، جناب ابوالقاسم افنان که خود شاعری پُراحساس، نویسنده و مورّخی توانا می‌باشند، در کتاب "چهار رساله تاریخی" درباره طاهره قره‌العین، ضمن بررسی کاملی در مورد زندگی و تحریرات و مکاتبات و اشعار آن جاودانه بانوی زمانه، در صفحه ۸۶ کتاب فوق‌الذکر می‌نویسند: "این عبد از تألیفات مؤلفینی که به سروده‌های طاهره اشاراتی نموده‌اند و نیز بعضی دیگر را که خود در دست داشتم و می‌توانستم تشخیص دهم که اثر طبع طاهره است، در این دفتر گردآوری نموده‌ام، اگرچه تشخیص این ناتوان به حق خالی از لغزش و ناتوانی ادبی نیست... بنابراین با قاطعیت نمی‌توان گفت آنچه در این مجموعه به چشم می‌خورد، تمامی اشعار و سروده‌های طاهره است."

ایضاً در کتاب فوق‌الذکر "چهار رساله تاریخی" قطعه زیر، به نقل از یکی از کتاب‌های بهائی، منسوب به طاهره دانسته و درج نموده‌اند:

دین من

اگر به باد دهم زلف عنبرآسا را
 اسیر خویش کنم آهوان صحرا را
 وگر به نرگس شهلائی خویش سُرْمه کشم
 به روز تیره نشانم تمام دنیا را
 برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح
 برون برآورد آئینه مطلقاً را
 گذار من به کلیسا اگر فتد روزی

به دین خویش بَرَم دختران ترسا را

۶ - در کتاب "زنان سخنور از یک هزار سال پیش تا امروز" دو خط شعر ذیل را از ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه قاجار، که بانوی سخن‌وری بوده است، نقل نموده:

اگر به باد دهم زلف عنبرآسا را
 به دام خویش کشم آهوان صحرا را
 وگر ز لطف نظر افکنم به عظم رمیم
 دوباره زنده کنم معجز مسیحا را

(عظم رمیم: استخوان پوسیده)

همچنین سید محمود فرخ خراسانی در کتاب "سفینه فرخ" قطعه فوق‌الذکر را به ضیاء السلطنه نسبت داده است.

۷ - دانشمند، مورخ، سخنور و نویسنده مشهور جامعه بهائی دکتر نصرت‌الله محمد حسینی در کتاب بی‌نظیر و بی‌بدیل خود به نام "حضرت طاهره" شعر معروف "گر بتو افتدم نظر" را به استناد نظرات و کنکاش‌دها محقق صاحب نظر از طاهره ندانسته و در صفحه ۳۶۵ کتاب مزبور نوشته‌اند "باری در خصوص گوینده غزل "گر بتو افتدم نظر" اختلاف است و به احتمال قوی سروده طاهر کاشانی است. استاد نگارنده به جنگی از اشعار شاعران پارسی‌گوی است که در زمان فتحعلیشاه قاجار فراهم گشته و در کتابخانه ملک طهران موجود است..."

باری خواننده گرامی، مقام علمی، ادبی، عرفانی و روحانی طاهره والاتر از آن است که این بانوی مجلله را که فخر بانوان است، در حدّ شاعر یا شاعره قلمداد نمائیم. اشعاری از شعرا که مورد توجه و پسندش قرار می‌گرفت، حفظ و در مجامع از آنها استفاده می‌نمود. اشعار خود طاهره بیش از ۲۰ یا ۲۵ قطعه نیست، ولی آثار مشهوری که به علمای عصر خود نگاهشته، علماء ادبای زمان را به تحسین و تعجب واداشته است.

امید است این نوشتار مطبوع طبع خوانندگان گرامی قرار گیرد.



پرنده قفس

از جناب دکتر فرامرز بصرای (شها)

بریز باده خونریز در پیاله که مَستم
 بریز تا که ندانم در این میانه که هستم
 دگر نه جام بگیرم نه می بجرعه بنوشم
 بریز یکسره خُم را که مستِ جامِ آلستم
 ز هرچه دوست به غیر تو بود رشته بریدم
 در سرای محبت بغیر روی تو بستم
 پرنده قفسم میل گشت باغم نیست
 به دام و دانه زلف و دو چشم باده‌پرستم
 مرا غمی ز اسیری و رنج زندان نیست
 به هرکجا بکشندم اسیر دام تو هستم
 اگرچه بسته بندم ولی خوشم که دگر
 ز قید صحبت یاران صد زبان رستم
 به قاب و قوس سماوات جایگاه من است
 اگرچه زاهد عابد! حقیر دانسی و پستم
 به عاشقی چو من و توبه! وه که نشناسی
 مرا که صد سر و جان را به سنگ توبه شکستم
 تفاوت من و تو شیخکا فقط این‌جاست
 که تو هوای پرستی و من خدای پرستم

تو که فتاده درون نجاست و طُهری
 کجا تمیز دهی کز کدام می مستم
 بهای من به "سُها" چشم مغفرت بگشای
 ز پافتاده‌ام و دامن تو و دستم
 سخن ز یاد برفت و صبوری از دل تنگم
 ز بس که با تو نگفتم، ز بس که بی تو نشستم
 ۲۹ مارچ ۱۹۸۷ - شیکاگو



به یاد استاد احسان یارشاطر

از جناب دکتر گیو خاوری

متأسفانه اولین جلسه امسال کنفرانس انجمن دستداران فرهنگ ایرانی زمانی برقرار شد که خبر صعود استاد احسان یارشاطر واصل شد و همگان را در اندوه فرو برد، لذا به یاد آن دانشمند عالیقدر بخشی از مقاله ایشان تحت عنوان "چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نمی‌شود" زینت بخش این صفحات می‌شود.

"تاریخ ملی ایران" به صورتی که در شاهنامه و تواریخ اسلامی مثل طبری و ثعالبی دیده می‌شود، از تاریخ پادشاهان ماد و هخامنشی خالی است. اصولاً از تاریخ مغرب و جنوب ایران پیش از دوره ساسانی، در تاریخ ملی ایران اثری پیدا نیست.

منظور از "تاریخ ملی" در این مقاله تاریخ ایران است به صورتی که ما ایرانیان از اواخر دوره ساسانی تا حدود صد سال قبل، و پیش از رواج تاریخ تحقیقی برای خود قائل بودیم و شامل تاریخ کیانیان و پیشدادیان و فاقد تاریخ ماد و پارس است. (از نظر تاریخی پیشدادیان قبل از کیانیان بوده‌اند. گ.خ)

اساس عمده تاریخ ملی ایران خدای‌نامه‌هائی است که در اواخر دوره ساسانی مَدُون گردید. به احتمال قوی خدای‌نامه جامعی مشتمل بر تاریخ ایران از آغاز تا پادشاهی خسرو پرویز در زمان ابن پادشاه تدوین شد که بخصوص سیاست و جهان‌بینی دوران خسرو اول را منعکس می‌ساخت، به طوری که نلذکه استدلال کرده است آخرین تحریر خدای‌نامه پهلوی در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی صورت گرفت که رشته وقایع را تا آخر پادشاهی خسرو پرویز در بر

داشت. شاهنامه فردوسی و آثار مورخان اسلامی عموماً براساس ترجمه‌های عربی و یا تحریرهای فارسی خدای‌نامه‌های پهلوی و برخی کتب دیگر دوره ساسانی قرار دارد، هرچند رنگ دینی خدای‌نامه در شاهنامه تغییر کرده است ... پس باید گفت که خدای‌نامه‌ها نیز از تاریخ سلسله‌های ماد و هخامنشی و داستان‌ها و روایات جنوب و مغرب ایران خالی بوده‌اند و در آن‌ها نیز رشته وقایع از شاهان پیشدادی و کیانی به اسکندر می‌پیوسته است. این حذف یا فراموشی از آن جهت شگفت‌آور است که ساسانیان خود از جنوب (ایران) برخاسته بودند و داعیه احیای شاهنشاهی متحد و مقتدری را داشتند که به گمان آن‌ها پیش از اسکندر در ایران وجود داشته و به دست اسکندر برافتاده بود. این داعیه را مورخین اسلامی و رومی به خوبی منعکس ساخته‌اند، با این همه در خدای‌نامه ذکری از کورش و داریوش و خشایارشا و پیروزی‌های آن‌ها نبوده است و به تبع در شاهنامه هم نیست.

البته اثر ضعیف و دگرگون شده‌ای از بعضی از شاهان هخامنشی در روایات برخی از مورخین اسلامی که درباره آخرین شاهان کیانی آورده‌اند، می‌توان دید ... با این‌همه نباید تصور کرد که حتی این خاطرات مبهم مبتنی بر روایات اصیل ایرانی است ... آنچه از این قبیل در تواریخ اسلامی دیده می‌شود عموماً مأخوذ از منابع سُرّیانی و یونانی و یهودی است. سُرّیانی‌ها که وارث روایات بابلی و یونانی بودند روایاتی غیر از روایات زردشتی را محفوظ داشته بودند که در آن‌ها بسیاری از وقایع مغرب و جنوب ایران منعکس بود ... این نکته از خود روایات اسلامی نیز پیداست، مثلاً یعقوبی می‌گوید که بهمن مدتی به کیش موسوی درآمد که انعکاسی از التفات کورش به یهودیان است که فقط منشأ یهودی می‌تواند داشته باشد ... اما دلیل روشن‌تر بر این نکته فهرستی است که در آثار بیرونی و ابن‌العبری استثناء از شاهان هخامنشی می‌بینیم ... بیرونی از پادشاهان پیشدادی و کیانی نامی نمی‌برد زیرا در این‌جا فقط به منابع غیرایرانی متکی است ... مشکلی که مورخین اسلامی در تطبیق نام شاهانی که از منابع ساسانی به آن‌ها رسیده بود (شاهان پیشدادی و کیانی) و فهرست شاهانی که از منابع سُرّیانی کسب کرده بودند در پیش داشتند موجب یک رشته تطبیق‌ها و توجیها نامعقول است که یکی شمردن

کیومرث و آدم، جمشید و سلیمان، کیخسرو و کورش از موارد آن است ... یکی شمردن بهمن با اردشیر درازدست چنان که نلدکه تذکر داده است نتیجه غلط و اشتباه مؤلفین سریانی است که بیرونی لقب درازدست را اول به صورت یونانی آن "مقروشر" (در یونانی Markrocher) ضبط کرده و بعد ترجمه "طویل‌الیدین" را برای آن آورده. (آثارالباقیه، ۱۱۱)

به احتمال قوی حتی خاطره‌ای که از دارا (داریوش هخامنشی) در ایران باقی مانده بود نیز مدیون داستان اسکندر است. اساس همه اسکندرنامه‌های منظوم و متثور کتابی در سرگذشت داستانی اسکندر است، از قرن سوم مسیحی به یونانی و از مؤلفی گمنام در مصر ... گمان نگارنده این است که شهرت قهرمانی اسکندر مبتنی بر ترجمه داستان اسکندر نبوده بلکه باید تصور کرد که در دوران دراز پادشاهی اشکانیان که یونانی‌مآبی رواج داشت و ایرانیان بخصوص در شهرهای یونانی‌نشین با یونانیان مرتبط بودند، داستان اسکندر اشاعه یافت و باید تصور کرد که با آن که سنت مذهبی ایران او را پیوسته دشمن می‌داشت و ملعون و اهریمنی و مخرب آیین ایران می‌شمرد، در اذهان عامه و شعر و داستان اسکندر به زودی از شهرت قهرمانان برخوردار گردید و در کنار شاهان ملی جای گرفت و این اگر موجب شگفتی شود باید به یاد آورد که چه بسا که در ایام ما، ایرانیانی که نام چنگیز و هلاکو بر فرزندان خود گذارده‌اند.

رواج داستان اسکندر طبعاً نام دارا را که با او نبرد کرده بود زنده نگاه داشت. در تحریر فارسی داستان اسکندر (اسکندرنامه) منسوب به کالیس تنس به منظور ارضای غرور ملی فاتح مقدونی با تغییری در نسب وی نابرداری دارا شمرده می‌شود، یعنی از هم‌بستری یک‌شب پادشاه ایرانی با شاهزاده خانمی یونانی که بعداً با فیلفوس مقدونی (پدر اسکندر) زناشویی می‌کند می‌زاید از این رو ناچار پادشاه دیگری به نام دارای اول اختراع شده است که پدر دارای دارایان و اسکندر است. بنابراین باید گفت که حتی این دو نام نیز که از نام‌های تاریخی است و در تاریخ ملی وارد شده، مبتنی بر حفظ خاطره هخامنشیان از طرف ایرانیان نیست، همان‌طور که از تاریخ پانصدساله اشکانیان نیز با آن که به ساسانیان نزدیک‌تر بودند، چنان‌که

خواهد آمد چیزی در خاطرها نمانده است ... نکته‌ای که باید به آن توجه کرد اینست که تاریخ ملی ایران مبتنی بر "تاریخ کتبی" و یا "تاریخ‌نگاری عینی" نیست بلکه از مقوله "روایات شفاهی" است و جهت و غرض و برداشت آن با تاریخ‌نویسی به مفهوم امروزی به کلی متفاوتست. تاریخ باستانی ایران به صورتی که در شاهنامه انعکاس یافته مبتنی بر یک رشته منظومه‌ها و داستان‌های قهرمانی و نیمه‌قهرمانی است که اصلاً در مشرق و شمال شرق ایران (تقریباً خراسان قدیم) ساخته و پرداخته شده و هسته اصلی آن به احتمال قریب به یقین متعلق به قوم اوستائی بوده است.

این حماسه‌ها دارای خصوصیتی است که در حماسه‌های شفاهی سایر ملل نیز دیده می‌شود، از قبیل ایلیاد و ... این‌گونه ادبیات در دوره‌هایی به وجود می‌آید که آن‌ها را "دوره قهرمانی" نامیده‌اند ... در این دوره‌ها طبقه فرمانروا و برتر جامعه طبقه جنگجویان و مبارزان است و طبقات دیگر از جمله طبقه روحانی تحت الشعاع آن‌ها قرار دارد. در این مرحله جامعه از دوران‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای گذشته و نظام شاهی برقرار گشته و شاه بر عده‌ای از رؤسای قبایل و سرداران حکمفرماست. خدایان نیز از صورت توئمی و قبیله‌ای خارج گشته و پرستش آن‌ها عمومیت یافته است. در این دوره وفاداری نسبت به فرماندهان و شاهان و جانسپاری در راه آن‌ها و هم‌چنین دفاع از سرزمین نیاکان و خاندان شاهی به صورت فضائل قهرمانی درمی‌آید و در اشعار حماسه‌سرایان و سرودسازان منعکس می‌شود ... مهم‌ترین دوره‌های غیرقهرمانی دوره‌هایی است که بیشتر جامعه بر مسائل معنوی و خاصه احتیاجات مذهبی و اخلاقی توجه می‌کند و نفوذ و قدرت از طبقه جنگاور به طبقات روحانی منتقل می‌شود و مضامین "فرهنگی" از قبیل اندرز و آداب مذهبی در داستان‌ها جای می‌گیرد ... از این قبیل است خطبه‌های شاهان در شاهنامه هنگام به تخت نشستن و اندرزهای بزرگان و عهود و وصایای ایشان (بخصوص ضمن شرح پادشاهی اردشیر و انوشروان) و نیز قسمت عمده تاریخ پیشدادیان که بیشتر داستان پیشرفت و توسعه تمدن است.

در حماسه‌های ملی ایران سه رشته داستان‌های قهرمانی و اصلی می‌توان

تشخیص داد که هرکدام از یکی از اقوام ایرانی سرچشمه گرفته، یکی سلسله حماسه‌های کیانی که به مناسبت اشاره‌ای که در یشت‌های اوستا به آن‌ها شده باید آن‌ها را به قوم اوستائی پیش از زردشت منسوب داشت، دوم حماسه‌های خاندان زال و رستم که از سیستان برخاسته و باید متعلق به اقوام سکائی باشد که در سیستان جایگزین شدند، سوم حماسه‌هایی است که در دوره اشکانی و توسط سرایندگان پارتی سروده شده ولی بعدها مانند حماسه‌های خاندان رستم در قالب حماسه‌های کیانی جا داده شده و به صورت وقایع دوره کیانی درآمد. از این قبیل است برخی داستان‌های گیو و گودرز و بیژن و فرهاد و میلاد و شاپور و بلاشان و به احتمالی داستان فرود. نام گودرز عموماً در فهرس شاهان اشکانی که مورخین اسلامی آورده‌اند ذکر شده و هم‌چنین روی سکه‌ها دیده می‌شود ... (صص ۱۹۱ تا ۱۹۷ ایران‌نامه سال سوم، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۳).



عبدالبهاء و جهانی شدن

جناب موژان مومن
دنباله مطلب پیشین

جهانی شدن نهادی

عبدالبهاء همه جنبش‌های حامی جهانی شدن (غیر از کمونیسم) را می‌ستود. او در جلسه‌های گوناگون انجمن‌های صلح و جنبش‌های عدالت بین‌المللی در آمریکا شرکت می‌کرد، بهائیان را به یادگیری اسپرانتو تشویق می‌کرد، به "سازمان مرکزی صلح پایدار" در لاهه نامه می‌نوشت، "چهارده اصل" پرزیدنت وودر و ویلسون را می‌ستود، و به رغم هشدار درباره مشکلات "جامعه ملل"، آرمان‌های اساسی این نهاد را تحسین می‌کرد.



عبدالبهاء در پارک لینکلن در شیکاگو

با وجود این، عبدالبهاء نیروی بسیار بیشتری را به گسترش و جهانی شدن نهادی جامعه بهائی اختصاص می‌داد. گسترش آیین بهائی در اروپا و آمریکای شمالی در اوایل دوران رهبری عبدالبهاء رُخ داد و عمدتاً برنامه‌ریزی نشده بود. اما در ادامه، گسترش آیین بهائی در خاور دور، استرالیا، پاسیفیک، آسیای میانه، آمریکای جنوبی و آفریقا با هدایت و راهنمایی عبدالبهاء انجام شد. می‌توان گفت که در پایان دوران رهبری عبدالبهاء آیین بهائی در سراسر کره زمین انتشار یافته بود. افزون بر این، آیین بهائی در میان گروه‌های دینی گوناگون هم گسترش یافته بود. شماری از یهودیان و زرتشتیان در زمان بهاء‌الله به آیین بهائی گرویده بودند. در زمان عبدالبهاء تعدادی از مسیحیان در اروپا، آمریکای شمالی و خاورمیانه بهائی شدند. در این دوره، نخستین هندوها و سیک‌ها در هند، و اولین بودایی‌ها و پیروان ادیان بومی در ژاپن و چین به آیین بهائی روی آوردند.

علاوه بر گسترش جغرافیایی آیین بهائی، عبدالبهاء مروج نهادی شدن آیین بهائی هم بود. او ایادیان امرالله را به تشکیل نخستین "محفل روحانی مرکزی" در ایران (۱۸۹۹) فرا خواند تا فعالیت‌های بهائیان این کشور را سازمان‌دهی کند. او "هیئت معبد بهائی" آمریکای شمالی (منتخب سال ۱۹۰۹) را تشویق کرد تا صرفاً به وظیفه اولیه خود یعنی نظارت بر بنای مشرق‌الاذکار آمریکای شمالی نپردازد و نقش بسیار بزرگ‌تری را برعهده گیرد و فعالیت‌های بهائیان آن قاره را هماهنگ سازد. وی در سال ۱۹۲۰ از دکتر اسلمنت خواست تا شورای ملی بهائیان انگلستان را که در سال ۱۹۱۴ تشکیل و در جنگ جهانی اول تعطیل شده بود، دوباره تشکیل دهد. افزون بر این هیئت‌های ملی عبدالبهاء، بهائیان را به انتخاب محافل و شوراهای محلی بهائی فرا می‌خواند.

از حدود سال ۱۹۰۲ عبدالبهاء کوشید تا به نهادهای محلی بهائی در نقاط گوناگون دنیا نظم دهد. او نام این نهادها را از "بیت‌العدل" و "محفل شور" به "محفل روحانی" تغییر داد. سپس چگونگی انتخاب اعضای این نهادها و وظایف آن‌ها را مشخص کرد. وی به طور نمادین بر اهمیت این محافل تأکید می‌کرد. شوقی افندی در توصیف یکی از این اقدامات نمادین چنین می‌نویسد: "اهمیت این محافل چنان زیاد و اقتدار آن‌ها چنان عظیم است که یک‌بار وقتی حضرت

عبدالبهاء ترجمه عربی شیخ فرج، یکی از احبای کُرد مقیم قاهره، از لوح اشراقات حضرت بهاء‌الله را به خط خویش اصلاح فرمودند در لوحی به شیخ فرج امر کردند که این ترجمه را به محفل روحانی قاهره تسلیم نماید تا رضایت و موافقت محفل را با انتشار این ترجمه جلب کند.

هرچند توسعه کامل این نهادها بعد از درگذشت عبدالبهاء رخ داد، این محافل از همان نخستین روزها نقش مهمی در جهانی شدن جامعه بهائی داشتند، زیرا کانون ارتباطات شبکه رو به رشد جامعه جهانی بهائی بودند. برای مثال، مبلغان سیار از طریق این محافل با بهائیان کشور مقصد تماس می‌گرفتند و این محافل برنامه سفر و میزبانی آن‌ها را تنظیم می‌کردند. عبدالبهاء با نگارش "الواح نقشه سلوکوتی" تداوم جهانی شدن جامعه بهائی را برنامه‌ریزی کرد (این نامه‌ها در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۶ نوشته و در سال ۱۹۱۹ در مجسمی در آمریکا "رونمایی" شد). این نوشته‌ها حاوی احکامی درباره چگونگی گسترش آیین بهائی در نقاط مشخصی از دنیا بود. هرچند در دوران رهبری عبدالبهاء شمار اندکی از بهائیان این اوامر را اجرا کردند، گسترش جهانی آیین بهائی در دوران رهبری شوقی افندی مبتنی بر همین نامه‌ها بود.

بنابراین، عبدالبهاء هم‌زمان مروج جهانی شدن هنجاری جامعه بهائی (با تأکید بر جهانی شدن به مثابه واقعیت حتمی و گریزناپذیر آینده دنیا) و جهانی شدن روان‌شناختی آن (با ایجاد و ترویج انواع فراوانی از تعاملات جهانی میان بهائیان دنیا و جا انداختن ایده تعلق به جامعه جهانی واحد در ذهن آن‌ها) بود. آنچه به تحقق این دو هدف یاری می‌رساند جهانی شدن مالی جامعه بهائی (از طریق کمک‌های مالی بهائیان دنیا به پروژه‌های احداث مشرق‌الاذکار آمریکا) و جهانی شدن نهادی (از طریق ایجاد چارچوبی جهانی برای نهادهای اداری یا همان کانون‌های تعاملات جهانی بهائیان) بود.

عام‌گرایی و خاص‌گرایی

در بحث درباره عام‌گرایی و خاص‌گرایی، مدرنیته و پست مدرنیته،

رابرتسون می‌گوید که یکی از ویژگی‌های اصلی جهانی شدن، "وخاصیت تصادم روایت‌های تمدنی، جامعه‌ای و اجتماعی) بر اثر "فشرده شدن جهان" است. می‌توان گفت که عبدالبهاء جهانی شدن جامعه بهائی را عامدانه طوری برنامه‌ریزی کرد که به تصادم روایت‌ها بیانجامد، تا جامعه بهائی را در راه‌یابی به جهانی شدن هدایت کند و نشان دهد که با وجود تصادم روایت‌های فرهنگی و تمدنی، وحدت ممکن است.

جهانی شدن یکی از مضامین اصلی آثار عبدالبهاء بود، و به این ترتیب در کانون توجه بهائیان قرار گرفت.

مشکل اصلی عبدالبهاء این بود که باید این "تصادم روایت‌های تمدنی، جامعه‌ای و اجتماعی" را طوری هدایت می‌کرد که خطر انشعاب جامعه بهائی به فرقه‌ها و جناح‌ها رفع شود. راه حل عبدالبهاء ارائه مفهوم "عهد و میثاق" بود. عهد و میثاق چارچوب نظری اصلی پروژه عبدالبهاء برای جهانی سازی جامعه بهائی بود. به نظر او، عهد و میثاق عنصر اصلی‌ای بود که به جامعه بهائی اجازه می‌داد تا در معرض "تصادم روایت‌های تمدنی، جامعه‌ای و اجتماعی" قرار گیرد و در عین حال وحدت خود را حفظ کند. مفهوم عهد و میثاق را می‌توان چنین تعریف کرد: ارائه روایت‌ها، دیدگاه‌ها و تفاسیر متفاوت در جامعه بهائی ممکن و حتی مطلوب است، مشروط بر این که هر فرد بهائی به "مرکز عهد و میثاق" (یعنی عبدالبهاء و بعد از آن شوقی افندی و بیت‌العدل اعظم) وفادار بماند و مرجعیت‌اش را بپذیرد. عبدالبهاء به ندرت، و معمولاً تنها در امور اداری و سازمانی، از مرجعیت و اقتدار خود بهره می‌گرفت، هرچند در بعضی از موارد در مسائل اعتقادی و الهیاتی هم از این اقتدار استفاده می‌کرد (برای مثال، برخی از بهائیان غربی عبدالبهاء را با مسیح یکسان می‌پنداشتند اما او این عقیده را قاطعانه رد می‌کرد). به این ترتیب، حداکثر آزادی ممکن به بهائیان داده می‌شد تا در طرز فکر و عمل خود تمایزهای فرهنگی و فردی را حفظ کنند (روایت‌های متفاوتی ارائه دهند) و در عین حال از انشعاب جامعه بهائی به فرقه‌های گوناگون بر اثر تصادم روایت‌های متفاوت جلوگیری می‌شد. این امر تعادل میان گرایش مدرنیستی به وحدت و گرایش پست مدرنیستی

به کثرت و تنوع را ممکن می‌کرد.

به همین دلیل بود که عبدالبهاء در آثار خود خطاب به بهائیان شرق و غرب به شدت بر عهد و میثاق تأکید می‌کرد. او عهد و میثاق را "حصن حصین" و "شریان در جسم امکان" می‌نامید که می‌تواند "قلوب را به اهتزاز آورد" و به لطف آن "شمس حقیقت بتابد" و "ابر رحمت بیارد". او با تأکید بر نقش عهد و میثاق در حفظ وحدت چنین می‌گوید: "الیوم هیچ قوه‌ای وحدت عالم بهائی را جز میثاق الهی محافظه ننماید والا اختلاف مانند طوفان اعظم عالم بهائی را احاطه نماید. بدیهی است که محور وحدت عالم انسانی قوه میثاق است و بس. اگر میثاق واقع نشده بود ... امرالله به کلی پریشان شده بود و نفوسی که اسیر نفس و هوی بودند به کلی تیشه بر ریشه این شجره مبارکه می‌زدند. هرکس هوسی می‌نمود و هر نفسی سودایی می‌کرد."

سخن آخر

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جهانی شدن تازه شروع شده بود. افزایش سفرها و بهبود ارتباطات تازه داشت مردم را به این فکر می‌انداخت که "دنیا محلی واحد" است. اما عبدالبهاء این امر را واقعیتی تحقق یافته می‌شمرد. او این واقعیت را می‌دید و در آثارش از آن به عنوان آینده‌ای یاد می‌کرد که نوع بشر به سویش روان بود. وی در مقام رهبر جامعه بهائی می‌کوشید تا این جامعه را به جامعه متحدی تبدیل کند که الگوی دنیای جهانی شده مورد نظر او به شمار می‌رفت - نه دنیایی همسان یا زیر سلطه یک کشور، بلکه دنیایی متحد مبتنی بر کثرت فردی و اجتماعی. بنابراین، او خواهان غربی‌سازی نبود (چیزی که در خاورمیانه هواداران پُرشوری داشت).

می‌توان گفت که راهبرد عبدالبهاء در رهبری جامعه بهائی عبارت بود از هدایت نظام‌مند جامعه بهائی به سوی جهانی شدن: ابتدا با تأکید بر واقعیت و هنجاریت جهانی شدن در نوشته‌های خود، و سپس با تنوع بخشیدن جغرافیایی، قومی، نژادی و فرهنگی به جامعه بهائی و با هماهنگ کردن تعاملات اجتماعی

فزاینده میان جوامع بهائی، و در نتیجه شناساندن واقعیت ماهیت جهانی شده دنیا و آفرینش فرهنگ جهانی شدن در جامعه بهائی. به این ترتیب، او این فکر را در ذهن بهائیان جا انداخت که عضو جامعه جهانی اند، جامعه‌ای که مثال بارز واقعیت همان مفهومی از جهانی شدن بود که بهاء‌الله از آن سخن می‌گفت:

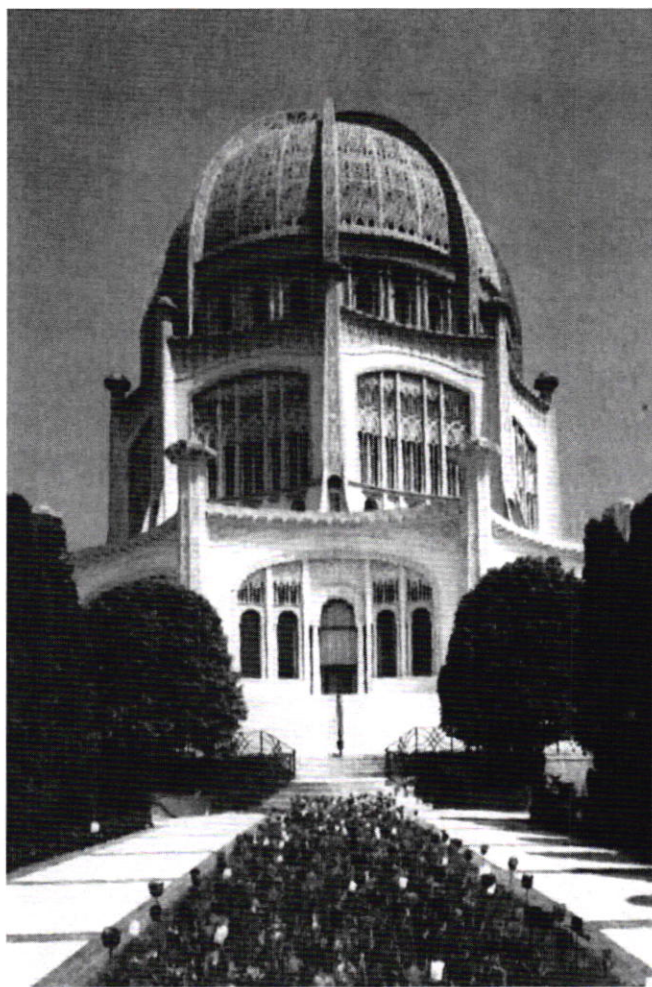
“عالم یک وطن محسوب و من علی الارض اهل آن.”

برگردان: عرفان ثابتی

موزان مؤمن، دانش آموخته پزشکی در دانشگاه کمبریج انگلستان است. او در دین پژوهی، شیعه‌شناسی و مطالعات بابی - بهائی تخصص دارد. از وی ده‌ها کتاب و مقاله در نشریات پژوهشی منتشر شده است.

پایان





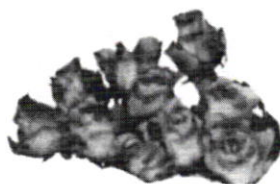
برگرفته از کتاب یادواره‌ها

کجا رفت؟

از سرکار خانم ماه مهر گلستانه

کجا رفت آنهمه آمال و امید
 شهادت بر قرون روسیاهی
 کجایم من میان ابرِ ظلمت
 کجایم من میان چاهِ غفلت
 کجا رفت آن پَر و پرواز دلخواه
 کجا پانی که بشتابم به لانه
 ز قعر ناامیدی می‌زند بال
 همه فریاد از بیداد دوران
 جهان رنگ و تزئین و هنر کو
 سراج عشق در دل گشته خاموش
 فرار از میهن مألوف دیزین
 کجا باور کند این قلب محزون
 تلاطم با تباهی باز گشته
 وطن درد و غمت آغاز گشته
 همه درد و همه رنج و همه سوز
 همه آه و همه افسوس دیروز
 چه شد آوای زیبا کودکانم
 کجا مُرغم کجایست آشیانم
 رفیق و همسر و همراز دیرین
 کجا رفت آن همه احلام شیرین
 کجا طاوس رنگین پَر گشاید
 کجا تا نورِ حکمت در گشاید
 غم پاشیدگی و ظلمت و زور
 بود همراه من تا بستر گور

۲۳ اکتبر ۱۹۷۹ - نیویورک



عرفان جانان

گل گشتی در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاءالله

جناب دکتر قاسم بیات

دنباله مطالب پیشین

آئین بهائی چه نظری درباره معجزات منسوب به پیامبران دارد؟

آئین بهائی چه نظری درباره معجزات منسوب به پیامبران دارد، و آیا آنان قادر به خوارق عادات بوده‌اند؟

ظاهر بسیاری از بیانات و نوشته‌های کتب مقدس قبل دلالت بر معجزات و خوارق عادات فراوان توسط حق و انبیای الهی در اثبات دین الهی می‌کند. با این سابقه در گذشته، در این ظهور نیز تقاضای معجزات و خوارق عادات بارها از حضرت اعلی و حضرت بهاءالله شده است. حضرت اعلی و حضرت بهاءالله در آثار متعدد ضمن ابراز توانائی خویش بر انجام معجزات، به حجیت و کفایت کلام الهی شهادت داده‌اند، و البته بیشتر علما نیز از پذیرش کفایت کلام الهی بر حقانیت پیامبران خودداری نموده‌اند. آثاری چون صحیفه بین‌الحرمین از حضرت اعلی و کتاب ایقان شریف و کتاب بدایع از حضرت بهاءالله پُر از استدلال‌های مظهر حق در کفایت حجیت آیات است.

ما بر این باوریم که خداوند با داشتن توانایی بر انجام هرگونه خارق عادت، کارهای این جهان خاکی و مادی را بیشتر از طریق اسباب و وسایل و برطبق قوانین عالم طبیعت انجام می‌دهد، و این سنت الهی در گذشته و حال بوده است. علت آن هم این است که حتی اگر پیامبران به انجام چنین معجزاتی پرداخته

بودند، این معجزات فقط برای حاضرین می‌توانست دلیل باشند، و نه برای نسل‌های بعد. البته پیروان ادیان، هندوها، بودایی‌ها، یهودیان، مسیحیان، زردشتیان، مسلمانان و ... همه معجزات فراوانی را برای پیامبر خود ثبت کرده‌اند. گرچه هرگز نتوانسته‌اند حقایق آئین‌های خود را از طریق این معجزات به دیگری اثبات کنند. بُت‌پرستان نیز به بُت‌های خود نسبت معجزه می‌داده‌اند.

در قرآن مجید و تاریخ اسلام شواهد فراوانی هست که مُنکران پیامبران حتی با دیدن معجزه ظاهری نیز مؤمن نمی‌شدند، و پیامبران را متهم به جادوگری می‌دانستند. ادعای شق‌القمر کردن هم توسط حضرت محمد نمونه‌ای از آنست. در این مورد ابوجهل از حضرت محمد معجزه خواست و ایشان ماه را به دو نیم کرد، و البته او هم ایمان نیاورد، و این کار بر کُفر او افزود. از بعید بودن چنین اندیشه‌ای با دانش کنونی بشر که بگذریم آن معجزه جز برای شاهدان عینی معنی نمی‌داشت، و برای ما افسانه‌ای باورنکردنی است.

حال مقایسه کنید عدم ایمان ابوجهل را با وجود دیدن معجزه‌ای، و ایمان علی و خدیجه و سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمارِ یاسر و والدین شهیدش بدون دیدن شق‌القمر. در قرآن نیز مذکور است که اگر خدا برای کُفار فرشتگان را فرو فرستد، و یا مُردگان را به سخن آورد، باز هم ایمان نخواهند آورد. پس چه نیازی به معجزه است.

حضرت محمد هم مانند پیامبران دیگر ادعای معجزه ظاهری نفرمودند، و در برابر خواسته‌های متناقض مُعرضین پاسخ منفی می‌دادند، چنان که در قرآن می‌فرماید: کُفار گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، تا آن که از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد، یا آن که آسمان بر سر ما فرو افتد، یا آن که خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر آری، یا آن که خانه‌ای از زر و کاخی زرنگار دارا باشی، یا آن که بر آسمان بالا روی، و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم، تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو خدا منزّه است، آیا من فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده‌ام؟

علمای اسلام و درخواست معجزه از حضرت بهاء‌الله

علمای اسلام هم با وجود چنین آیاتی در قرآن درخواست معجزه از حضرت بهاء‌الله نمودند. در زمان تبعید حضرت بهاء‌الله در بغداد، شیخ عبدالحسین مجتهد که نهایت دشمنی را نسبت به ایشان داشت، برخی از علماء مقیم نجف و کربلا را در کاظمین با خود متحد کرد، و توسط قاصدی از حضرت بهاء‌الله طلب معجزه کردند. حضرت بهاء‌الله فرمودند خلق حق ندارند حق را امتحان کنند، زیرا امرالله دستگاه بازی نیست که هر روز یکی چیزی بطلبد. ولی با همه این، علماء بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند، و بنویسند که به ظهور این معجزه از برای ما شبهه نمی‌ماند، و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نمایند، و این را میزان قرار دهند، اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند، و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد. قاصد با شنیدن این جواب قاطع به مجمع علماء آنچه را که شنیده بود ابلاغ کرد، و گفت حضرت بهاء‌الله آماده است که هر معجزه‌ای را که همگی متفق هستید ظاهر کند. بعد از سه روز مشورت، علماء از ترس موفق به تصمیم‌گیری نشدند، و از طلب معجزه منصرف شده و گفتند شاید او جادوگر باشد.

حضرت بهاء‌الله در لوح خطاب به ناصرالدین شاه آشکارا به او فرمودند که علماء را جمع کن و من را بطلب تا حجت و برهان ثابت شود. شاه آن نامه را برای جواب نزد علماء فرستاد. بعد از چند روز علما گفتند این شخص دشمن شما است، پس قاصدی که این نامه را آورده با شدیدترین شکنجه اعدام کنید.

حضرت بهاء‌الله درباره کفایت و حجیت آیات در کتاب ایقان می‌فرمایند: ...اگر در فضای قدس حقیقت سائری، کلّ اشیاء به معرفت او معروفند، و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود، و اگر در ارض دلیل ساکنی، کفایت کن به آنچه خود فرموده (أَوْلَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ - به این مضمون که آیا بر تو کفایت نمی‌کند که ما بر تو کتابی نازل کردیم؟) اینست حجتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست. شاید ذکر این مطلب در رساله چهارم وادی متناسب با نیاز روحی شیخ عبدالرحمن نیز بوده است.

خودشناسی در رابطه با عرفان اسم و یا صفتی از اسماء و صفات پیام‌آور زمان.

خودشناسی در رساله هفت وادی رابطه مستقیمی با عرفان اسم و یا صفتی از اسماء و صفات پیام‌آور زمان دارد. حالا ببینیم حضرت بهاء‌الله چگونه راه این عرفان را بر سالک می‌گشاید. مُراد حضرت بهاء‌الله از ذکر روایات و آیات اخیر از قرآن مجید دربارهٔ نیاز سالک به تعمق و جستجوی در نفس خویشتن یافتن و شناخت نفس مظهر ظهور است، و این که علوم ظاهره نباید مانع توفیق در این جست و جو شود، و برای این منظور از داستانی شناخته شده در مثنوی معنوی بهره می‌گیرند.

داستان همسفر گشتن عارفی الهی با عالمی نحوی و مشکل گذر کردن عالم نحوی از شاطی بحرالعظمه نمونه دیگری از کاربرد قصص گذشته برای ادای مطلبی مهم است. عارف الهی که جمال قدم است در این داستان با عالم نحوی همسفر گشتند، و چون به بحری می‌رسند عارف الهی اسب بر آب میراند و عالم نحوی باز می‌ماند. عارف الهی به عالم نحوی که چون شیخ و امثال اوست بانگ می‌زند که برای گذر از این بحر اعظم بایستی هرآنچه از سیبویه و قولویه و ابن حاجب و ابن مالک کسب کرده به دور ریزد، پس آنگاه بر آب زده تا بتواند از آن بحر بگذرد.

آنچه حضرت بهاء‌الله از شیخ و دیگران می‌خواهد همچون خواسته شمس تبریز از مولانا بود که قیل و قال را که مضمون کتب دور و بر او بود به کناری زند تا به حال و در نهایت به حقیقتی برسد که هدف همه این علوم زمان بود. می‌دانیم که مولانا پس از این رابطه نقلی گران نمود و از واعظی متشرع و عالمی دینی به عارف برتر بدل شد. مولانایی را که ما می‌شناسیم و پدیدآورنده غزلیات شمس تبریزی و مثنوی معنوی است پس از این دگرگونی پدید آمد.

برخورد شمس تبریزی و مولانا و آن چه میان آنان گذشت

و اما شمس تبریزی که بود و به مولانا چه گفت که چنان تأثیری شگرف در او نهاد. (با اقتباس به مضمون از کتاب پله پله تا ملاقات خدا - نوشته عبدالحسین زرکوب)

از این جا آغاز می‌کنیم که رفاه، احترام و توجهی که مولانا در قونیه به دست آورده بود، و تمجید امیران و فقیهان و ادیبان و طبقات مردم در نظر او جز خطرات روحانی و دور کردن او از جذب و شور و وصل حق نبود. از این رو مولانا در تردید و شک و غم فرو رفته بود. این افکار ذهن مولانای جوان ۳۸ ساله را به خود مشغول می‌داشت و او خود را به جاذبه حیات اهل علم و مدرسه تسلیم کرده بود، تا آن که ناگاه شمس، پیری که در قونیه کسی او را نمی‌شناخت، به دیدار مولانا آمد و جرقه‌ای بر وجود او زد، و خرمن عقل و دین و علم او را به یک‌باره به آتش کشید. او شمس‌الدین محمد بن ملک‌داد تبریزی بود.

مولانا که با موکب پُرطننه‌ای از طالبان جوان علوم و مریدان سالخورده از بازار پنبه فروشان به خانه می‌رفت به ناگاه خود را با عابری ناشناس که کسوت تاجران خسارت‌دیده را داشت روبرو شد که به چشمان او گستاخانه خیره شد و با صدایی بلند که طنین آن در زیر سقف بازار بلند شد به مولانای جوان گفت:

“ای صراف عالم معنی - محمد برتر بود یا بایزید بسطامی؟”

مولانای جوان که بالاترین مقام اولیا را پائین‌تر از انبیاء می‌دانست، با لحنی خشم‌آلود پاسخ داد: “محمد سرحلقه انبیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟” و درویش تاجرنا که از این پاسخ ناخرسند بود بانگ برداشت: “پس چرا محمد سبحانک ما عرفناک گفت و بایزید سبحان ما اعظم شأنی سر داد؟” مولانا که با مقامات شیخ بسطام آشنائی داشت نمی‌توانست به یک باره او را نفی و تکفیر کند و می‌دانست که هریک از آنان از مقام و نقطه نظرگاهی دیگر سخن رانده‌اند، چنین گفت: “بایزید تنگ حوصله بود به یک جرعه عربده کرد، ولی محمد دریانوش بود، به یک جام عقل و سکون خود را از دست نداد.” نگاه شمس به مولانا گفته بود که

از راه دور به دیدارت آمده‌ام اما با این بار گران علم و پندارت چگونه می‌خواهی به دیدار الله رسی؟ و نگاه گرم مولانا به شمس گفته بود، مرا ترک مکن درویش، با من بمان و این کوله‌بار مزاحم را از شانه‌های خسته‌ام بردار.

این سؤال شمس مولانا را وادار می‌کرد که شریعت و طریقت را در مقابل یک‌دیگر قرار دهد، و این جرقه‌ای بود که شیخ مفتی همه‌چیز را در پرتو آن در روشنائی تازه‌ای می‌دید. نگاهی که موسی کمال خود را در مصاحبت با خضر می‌یافت. در این قلمرو تازه انسان کمال خود را در نفی خود می‌یافت. در این قلمرو بایزید از پوست خود خارج شده و آنچه بر زبانش می‌آمد از زبان خود او نبود، و محمد چون با وحی سخن می‌گفت نشانی از خود او در کلامش نبود. در این اقلیم سیمای شیخ بسطام با سیمای محمد یکی شد و چون سیمای شمس به هم آمیخت، و سیمای شمس در هاله‌ای از نور درآمد که به او امید رسیدن به خدا را وعده می‌داد. مولانا تازه دریافته بود که با جاه و کبریای فقیهانه ره به جایی نمی‌برد، پس غریبه را که میهمانی از غیب برای او بود با خود به خانه بُرد.

دنباله دارد



عبدالبهاء و محمد عبده

هامون نیشابوری
دنباله مطلب پیشین

رضاً: پیروان باب و بهاء با دیدن قوای عقلیه‌ی خارق‌العاده (و صحیح‌تر آن است که بگویم احوال نفسانی و اقوال غریب و خلاف معمول) ایشان جذب آن‌ها شده و از آن‌ها تبعیت کردند. اما معروف است که بعضی از افراد (مانند سزار در روسیه‌ی سابق) قوای عقلانی خارق‌العاده‌ای داشتند. اگر این‌گونه افراد اقدام به دعوت مردم به امری مانند دین یا طریقت کنند، عده‌ی بسیار زیادی از مردم از آن‌ها پیروی می‌کنند. این به سبب جذابیت ایشان و شگفتی مردم از افکار و ادراکات و سخنان مؤثر آن‌ها است، حتی اگر آنچه که ایشان مردم را به آن می‌خوانند به ذاته نامعقول باشد و نتواند برای آن اقامه‌ی برهان کند.

عبده: به عقیده‌ی من اگر صاحب قوای عقلانی خارق‌العاده دعوت به امری خیر کند و در این راه موفقیت کسب کند، یقین است که روح الهی از او حمایت می‌کند، زیرا خداوند این قوای عقلانی را بیهوده پدید نیاورده است.

رضاً: این باور شما امری وجدانی است یا برای آن دلیل عقلانی هم دارید؟

عبده: این امر کاملاً عقلانی است و تاریخ از ابتدای خود تا انتها شاهد و دلیلی بر این مدعا است، زیرا پیامبران و مبلغان ادیان راستین همگی این‌گونه بودند.

رضاً: سخنان پیشین و کنونی شما درست همانند استدلال بایبان است و تنها تفاوت شما در یک چیز است (که در حقیقت همه چیز در همین تفاوت نهفته است) و آن این که شما تصدیق کردید هیچ‌یک از اصول اسلام و شریعت را نمی‌توان تغییر داد زیرا خداوند به همین واسطه با انسانی که به سن بلوغ و مرحله‌ی کمال عقلی رسیده سخن گفته است. پس از این، مرحله‌ای وجود ندارد که احتیاج به تشریح شریعت جدیدی برای تربیت و تکمیل نوع انسان باشد، بلکه

خداوند هرآنچه پس از این واقع شود را به اجتهاد فرد واگذارده است. آنچه از سخنان مبلغان ایشان، مانند نامی میرزا فضل‌الله به برادرانمان در تفسیر مقاله‌ای که در المقتطف به چاپ رسیده، استنباط می‌شود آن است که بهاء‌الله یا مجدد شریعت اسلام است و یا شریعت جدیدی آورده است و آن‌ها برای هردو مورد به قرآن و احادیث استناد می‌کنند، و از مباحثی که میرزا فضل‌الله طرح می‌کند، دریافتیم که به اعتقاد ایشان بهاء‌الله شارع دین جدیدی است. احتمالاً این که می‌گویند وی مجدد شریعت اسلام است، گام اول برای دعوت مسلمین به این دین جدید است و به محض این که فرد آن را پذیرفت وی را وارد مرحله‌ی دوم می‌کنند. شیوه‌ی آن‌ها در تبلیغ و تأویل آیات و احادیث بنا بر امیال خود، همانند پیشینیان ایشان در نهضت‌های باطنی، مانند اسماعیلیان است. می‌گویند غایت دین ایشان ونیز از اصول و اهداف آن وحدت ادیان است، و به بررسی دقیق کتب یهود و نصاری می‌پردازند و آن‌ها را نیز مانند قرآن تأویل می‌کنند. و آن‌گونه که از میرزا فضل شنیده‌ام به اعتقاد وی کتاب هر امت شرح تمام اموری است که آن ملت دچار آن‌ها خواهد شد - او به فصل دوم از پطرس دوم استناد می‌کند که طبق آن: معلمان کذب ظاهر خواهند شد، بدعتی مهلک را انتشار خواهند داد، دچار هلاکت سریع خواهند شد، آن‌ها در حالی مردم را به آزادی دعوت می‌کنند که خود اسیر مفاسدند و مسائلی از این دست.

ارزش تاریخی این گفتگو در این است که نشان می‌دهد
 مراوده و معاشرت عبدالبهاء و سایر بهائیان با اندیشمندان جهان
 اسلام باعث شده تا آیین بهائی به یکی از دغدغه‌های فکری
 آنان تبدیل شود.

عبده: اگر پطرس می‌دانست که مسیحیت به چه مسائلی دچار خواهد شد و می‌خواست در مورد آن خبر بدهد، حتماً در مورد آن چیزی خبر می‌داد که از ظهور پروتستانتیزم و تمام امور دیگری که بر مسیحیت وارد شد مهم‌تر است، یعنی تغییر و تحول یافتن آن به بت‌پرستی. مسیحیت پس از زمان کنستانتین و سه قرن

بعد از مسیح به ثنویت تبدیل شد. کنستانتین پادشاهی بت پرست بود که با حيله‌گری تظاهر به مسیحیت کرد تا از این ترفند در برابر دشمنانش سود ببرد و البته موفق هم شد. (هم‌چنین گفت که کلمه‌ی آزادی در رساله‌ی پطرس به همان معنایی نیست که امروزه از این کلمه می‌فهمیم و...)

رضاً: پس از گفتگویی طولانی در مورد تاریخ مسیحیت، نامه‌ای با دست‌خط میرزا فضل به او دادم و آن‌جا را ترک کردم. ملاقات بعدی پس از گشت و گذار در قسمت علیای مصر و بازگشتم در اواخر شعبان صورت گرفت. او را در شب دوم رمضان ملاقات کردم ولی به علت کثرت ملاقات‌کنندگان فرصتی برای گفتگو پیش نیامد. سپس در بعد از ظهر جمعه ۱۶ رمضان او را در اتاق خواب و مطالعه‌اش ملاقات کردم و اولین سؤالی که پرسیدم در مورد نامه‌ی فضل‌الله بود. از آن نامه خوشش آمده بود.

به او گفتم، بله کلام و سبکش نیکو است مخصوصاً ذکر این که مسلمانان به اصلاح نیاز دارند. اما دعوت او به اصلاح، شامل دو مرحله است. اول، اصلاح دین اسلام، که امری عقلانی و مطلوب است و همان چیزی است که ما می‌گوییم و برای آن تلاش می‌کنیم و به خاطر آن قصد دارم گاه‌نامه‌ای منتشر کنم. مرحله‌ی دوم، نیاز به دین جدید است. در این‌جا بیان او مبهم است، مثلاً می‌گوید که فهم این مرحله منوط به فهم معنی "قیامت و درهم پیچیده شدن آسمان ادیان" است، که خواننده مراد او را از این مطلب نمی‌فهمد. با او در این مورد بحث کرده‌ایم و متوجه شدیم که آن‌ها اعتقاد دارند که قیامت برپا شده است و تمام صفاتی که در قرآن در این‌باره آمده، به وقوع پیوسته است. از آن جمله است، درهم پیچیده شدن آسمان در این آیه "وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ" و آسمان‌ها از نظر آن‌ها [بهنیان] همان ادیان‌اند. هفت آسمان وجود دارد: برهمنایی، بودائی، کونفوسیوسی، زرتشتی، یهود، مسیحیت و اسلام. علاوه بر آن در مورد عقایدشان و تأویل‌هایشان از قرآن، که از تأویل‌های اسلافشان در مصر - یعنی اسماعیلیان و فاطمیان - هم غریب‌تر است، مطالبی گفتم.

عبدیه: چه نیازی است که از مسیر حق و راستی خارج شده و به این سخنان غیرمعقول متوسل شویم؟ من از حرف‌های عبدالبهاء چنین استنباطی نداشتم؛ او

تصریح داشت که هدفشان اصلاح مذهب شیعه و نزدیک‌تر کردن آن به مذهب اهل سنت است. و در حقیقت مذهب شیعه ... (عبده در زمان حیاتش اجازه نداد آنچه را در این مورد بیان کرد نقل کنم و حال پس از وفاتش، مطرح کردن آن را حکیمانه نمی‌دانم، فقط این قدر بگویم که نظرش در مورد شیعه از نظر شیخ الاسلام ابن تیمیه شدیدتر بود.) در حقیقت شیعیان از سایر فرق اسلامی به اصلاح نیاز بیشتری دارند، اما در نهایت تأسف، وقتی مصلحتی شروع به کار می‌کند در نهایت از حد اعتدال خارج شده و دچار غلو و گزافه‌گویی می‌شود و در نتیجه فعالیتش بی‌ثمر می‌شود. وهابیون برای اصلاح قیام کردند و اگر غلو و افراط در کارشان نبود، آموزه‌هایشان پسندیده بود. چه نیازی بود که بگویند باید قبه‌النبی را ویران کرد، یا تمام مسلمانان را کافر خطاب کنند و در عمل به دنبال آن باشند که با شمشیر آن‌ها را به زانو درآورند یا نابودشان کنند. البته در کلام و خطابه، به منظور ترغیب یا ایجاد نفرت و بی‌زاری، می‌توان غلو کرد اما هرآنچه به زبان می‌آید لزومی ندارد مکتوب شود و اساس عمل قرار گیرد. در بسیاری از مجالس بحث و خطابه مطالبی به زبان می‌آورم که مایل نیستم مکتوب شده و نقل شوند زیرا تنها فایده‌ی آن [مطالب شفاهی] تأثیر گذاشتن بر روح شنونده است. (در این جا به علت ورود ابراهیم بیک بیرم، گفتگوی ما قطع شد و بعد از رفتن او مجدداً بحث را ادامه دادیم.)

رضاً: (استاد از من پرسید که در نامه‌ی میرزا ابوالفضل چه چیز برای من قابل قبول نیست) اولین آن‌ها مسأله‌ی تعدد زوجات و صیغه است و این که مطابق شرع بهاء‌الله، فقط ازدواج هم‌زمان با دو زن مجاز است.

عبده: (استاد شروع به شرح زبان‌های چند همسری و صیغه کرد و گفت که مسلمانان با اقدام به این دو کار از مسیر قوانین شریعت فاصله گرفته‌اند) زیاده‌روی در کامجویی شهوانی و غفلت از اهدافی که دین [برای این کار] تعیین کرده، و هم‌چنین رسم تعدد صیغه‌ها از زمان خلفای عباسی آغاز شد و تاکنون ادامه پیدا کرده است، به‌طوری که می‌بینی سلطان تُرک و سایر سلاطین صدها صیغه دارند. این مفاسد تأثیر مهمی در تضعیف امت [اسلامی] و سقوطش به جایگاه حضیض کنونی داشته است. و از آن بدتر فروش زنان چرکسی و سودانی است بدون این که

در غیرشرعی بودن این کار تردیدی به خود راه دهند.

(در مورد این موضوع به تفصیل سخن گفت. این که چند همسری باعث ویرانی بنیان خانواده می‌شود، زیرا عداوت میان دو همسر، یا همسران یک مرد به فرزندان آن‌ها نیز منتقل شده و در نتیجه تربیت آنان غیرممکن می‌شود. هم‌چنین در مورد سلاطین و پادشاهان نیز گفت که با وجود تعداد زیادی از این زنان در قصر هر یک، چه‌گونه می‌توانند زمانی برای تفکر درباره‌ی اصلاح امور و بررسی مسائل امت بیابند؟ استاد در ردّ چند همسری به تفصیل استدلال کرد زیرا گمان می‌کرد من از طرفداران آن هستم. علت آن این بود که تازه با یک‌دیگر آشنا شده بودیم [و در نتیجه از عقاید من مطلع نبود]. سپس به موضوع دیانت بهائی بازگشتیم.)

رضاً: آن‌ها به صحت تمام ادیان و کتاب‌های آسمانی باور داشته و اهل تمام ادیان را به دین خود می‌خوانند تا همه کنار یک‌دیگر قرار گرفته و بشریت به وحدت برسد. در دعوت اهالی هر دینی، براساس آنچه در کتاب‌های همان دین - به طور خاص تورات، انجیل و قرآن - آمده استدلال می‌کنند.

به نظر من شیوه‌ی فعالیت آن‌ها از فراماسون‌ها هم زیرکانه‌تر است. از نظر فراماسون‌ها معقول نیست که برای عضویت در جمعشان میان ادیان تفاوتی قائل شوند زیرا ادعا می‌کنند که این عضویت تأثیری بر تدبیر افراد ندارد، در حالی که هدف نهایی آن‌ها از بین بردن تمام ادیان است. ولی بهائیان هر دینی را فی‌نفسه صادق می‌دانند و با استفاده از همان دین بر صِدق دین [بهائی]، که ناسخ تمام ادیان پیشین است، استدلال می‌کنند.

عبده: نزدیک کردن ادیان به یک‌دیگر از جمله اموری است که اسلام به آن دعوت می‌کند "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ" (افراد [یعنی بهائیان] از کتاب‌های آسمانی استفاده می‌کنند تا بر صحت دعوت باب و بهاء استدلال کنند).

پایان

جنبش‌های اصلاحی ایران و جهان اسلام در آستانه قرن بیستم

جناب موژان مومن
دنباله مطلب پیشین

با این حال، تز اصلی عبدالبهاء در این کتاب (رساله مدنیه) این است که اصلاح و پیشرفت تنها زمانی حاصل خواهد شد که تک تک اعضای جامعه برای حرکت به سمت عدالت و بلندهمتی ترغیب شوند. به گفته او، دین مهم‌ترین ابزار برای ایجاد چنین تغییری در بین مردم است، زیرا افراد را ترغیب می‌کند تا به نفع عدالت و منافع عمومی از سود و مزایای خود صرف‌نظر کنند. افزون بر این، پیشرفت و تمدن نیز مبتنی بر وحدت و توافق بین اعضای جامعه است و دین بهترین ابزار برای رسیدن به این مقصود است. او به عنوان مثال از بنی اسرائیل یاد می‌کند که هرگاه به دین روی می‌آوردند، کامیاب شده و به اعلیٰ مدارج تمدن دست می‌یافتند و زمانی که به دین پشت می‌کردند، دچار اختلافات شده و شکست می‌خوردند. زمانی که مسیحیت در دوران قرون وسطی به حضيض خود سقوط کرد، علوم و فرهنگ به دست مسلمانان احیاء شد و به واسطه جنگ‌های صلیبی و از راه اندلس این دانش به اروپا منتقل شد و دوران رنسانس را رقم زد. عبدالبهاء این نظر ولتر را که دین "مخرب بنیان" پیشرفت است رد می‌کند و آن را ناشی از این امر می‌داند که نگاه او به اعمال پاپ و سایر رهبران دینی است و نه "معنای حقیقه کتب مقدسه الهیه". به باور عبدالبهاء، احیای فطرت دینی در انسان‌ها بنیان و اساس پیشرفت و اصلاح است، "اسن اصول اصلیه انسانیت و مدنیت است."

در کنار نقش محوری دین، عبدالبهاء تعلیم و تربیت را نیز امری به غایت مهم می‌داند. محرومیت از آن، مانع برقراری عدالت در جامعه شده و از تحقق اصلاحات جلوگیری می‌کند. باید به مواد درسی بسیار توجه کرد زیرا در حال

حاضر وقت زیادی صرف یادگیری موضوعات بی‌فایده می‌شود. باید در تمام شهرها و حتی روستاها مدرسه تأسیس کرد و به کودکان خواندن و نوشتن آموخت. در صورت لزوم، تعلیم و تربیت باید اجباری باشد زیرا باعث بیدار شدن ملت از خواب غفلت است. زمانی که مردم این دو ابزار، یعنی دین و تعلیم و تربیت را در اختیار داشته باشند، ملت خواهد توانست به سمت اصلاحات، پیشرفت و ایجاد جامعه‌ای عدالت‌محور حرکت کند.

عبدالبهاء برخلاف بسیاری از اصلاح‌گران خاورمیانه طرفدار اقتباس تمام ایده‌ها و ارزش‌های غربی نیست و به باور او نباید از تمام جنبه‌های غرب الگوبرداری کرد. در حالی که به نظر او جهان اسلام می‌تواند از نحوه اداره جامعه و علوم غربی درس بگیرد اما غرب را به عنوان جامعه‌ای دارای فرهنگی سطحی و بی‌بهره از اخلاقیات، سزاوار سرزنش می‌داند. از نظر عبدالبهاء سعادت واقعی انسان در نزدیک‌تر شدن به خداوند و تأمین آرامش و رفاه برای تمام اعضای جامعه است. قدرت‌های غربی در حالی که به ظاهر از صلح حمایت می‌کنند اما در واقع سرگرم انبار کردن تسلیحات و ارتکاب جنگ‌های بی‌هوده‌اند؛ مانند جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰ که منجر به ویرانی و کشتار عظیمی شد، اما هیچ دستاورد ملموسی نداشت. از نظر عبدالبهاء این امور "دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوایف اروپا می‌نماید." او تأکید دارد که تمدن حقیقی تنها زمانی تحقق پیدا می‌کند که حکام جهان با نیت خالص گرد هم آیند و درباره صلح مشورت کنند؛ آن‌ها باید جاه‌طلبی‌های خود را برای توسعه‌طلبی ارضی کنار بگذارند، جنگ‌افزارهای خود را محدود کنند و تصمیم بگیرند که اگر دولتی به قلمروی ارضی دولتی دیگر تجاوز کرد همگی برای مهار دولت متجاوز قیام کنند.

عبدالبهاء به جای این که علما را مانعی بر سر راه پیشرفت معرفی و آن‌ها را تحقیر کند، بخش عمده رساله خود را به برشمردن خصوصیات مثبتی اختصاص می‌دهد که دولت‌مردان و اهل دانش باید در پی کسب آن‌ها باشند. این دیدگاه ریشه در این باور او دارد که تمام مجامع و محافل مشورتی تنها زمانی می‌توانند عملکرد صحیحی داشته باشند و منجر به پیشرفت شوند که اعضای آن‌ها بلندهمت بوده و اهل فساد نباشند. فهرست این خصوصیات از این قرار است:

۱ - آن‌ها باید به کمال مادی و معنوی دست پیدا کنند: دانش دینی، علمی و فرهنگی داشته باشند؛ در مشورت‌ها نیت خیر داشته و به فکر تربیت مردم باشند؛ متین، دلسوز، مصمم و شجاع باشند.

۲ - آن‌ها باید مدافع دین باشند: تنها به دنبال اجرای قوانین دینی با به جای آوردن انواع عبادت‌ها نباشند بلکه در فکر نشر کلام الهی و ازدیاد تعداد مؤمنین باشند. البته، با روش‌های خشونت‌آمیز به این هدف نمی‌توان دست یافت. داشتن خصوصیات معنوی در عمل و ارائه آن به عنوان الگو باعث جذب قلوب می‌شود، اما شمشیر باعث می‌شود تا افراد "به ظاهر مُقبل و در باطن مغلّ و مدبّر گردند." تعصب و خودداری از معاشرت با غیرمؤمنان نیز پسندیده نیست زیرا در غیرمؤمنان احساس نفرت ایجاد کرده و مانع از اقبال آن‌ها به دین می‌شود. متأسفانه برخی مردم تعصب را با تعهد دینی اشتباه می‌گیرند.

۳ - باید با هوی و هوس مقابله کنند: زیرا با این کار می‌توان عدالت در پیش گرفت، فردی سودمند بود و به ابزاری برای پیشرفت کل جامعه تبدیل شد.

۴ - از قوانین الهی تبعیت کنند: عبدالبهاء با این دیدگاه که "ناموس طبیعی انسان" او را به صورت ذاتی از انجام شرارت‌ها باز می‌دارد، مخالف است، زیرا از نظر او این ناموس از "فیوضات انبیای الهی" و نتیجه تعالیم آنان است، تعالیمی که منشاء واقعی تمدن حقیقی است.

*عبدالبهاء این نظر و لئو را که دین "مخرب بنیان" پیشرفت است
رد می‌کند و آن را ناشی از این امر می‌داند که نگاه او به
اعمال پاپ و سایر رهبران دینی است و نه "معنای حقیقه کتب
مقدسه الهیه".*

یکی از مهم‌ترین وظایف اصلاح‌گران خنثی کردن مخالفت کسانی بود که تصور می‌کردند این اصلاحات، شیوه‌هایی غربی‌اند که برای ایران مناسب نیستند یا فکر می‌کردند اصلاحات مخالف آموزه‌های اسلام بوده و پیروی از آن‌ها به منزله ترک اسلام است. این استدلال‌ها که می‌توانست به ترس طبیعی مردم از تغییر دامن بزند، اغلب به ابزاری قوی در دست مخالفان اصلاحات تبدیل می‌شد.

عبدالبهاء به کسانی که فکر می‌کردند اصلاحات اقباسی از خارجیان کافرکیش با اسلام در تناقض قرار دارد، با استفاده از متون اسلامی و تاریخ اسلام پاسخ می‌داد. او این حدیث را شاهد می‌آورد که "اطلبوا العلم ولو بالصَّیْن". در رابطه با موضوع مجالس مشورتی به این آیات قرآنی استناد می‌کرد: "امرهم شوری بینهم" و "شاورهم فی الامر". عبدالبهاء از تاریخ اسلام به جنگ خندق اشاره می‌کند که در آن محمد استفاده از روش نظامیِ کندن خندق را منع نکرد، روشی که به واسطهٔ سلمان از ایرانیان اقتباس شده بود. هم‌چنین عبدالبهاء یادآور می‌شود که بسیاری از قوانین اسلامی، مانند حج و ماه‌های حرام، از رسوم اعراب بُت‌پرست اقتباس شده است. بزرگ‌ترین متألهان و فلاسفهٔ جهان اسلام نیز یبایی از اقتباس از اندیشه‌های یونانی نداشته‌اند. اگر همان‌طور که شواهد موجود در سنت و تاریخ اسلام نشان می‌دهد، اقتباس از بُت‌پرستان چینی و مغان و کافران یونانی اشکالی ندارد، پس اقتباس از مسیحیان اروپایی حتماً با اشکال کمتری مواجه خواهد بود؛ زیرا مسیحیان حداقل اهل کتاب محسوب می‌شوند و در قرآن آمده است که: "و لتجدنّ اقربهم مودّه‌للذین آمنوا الذین قالوا اِنّا نصّاری".

به کسانی که می‌گفتند اقتباس از شیوه‌های غربی برای ایران مناسب نیست و بهتر است ایرانیان خود روش‌هایی برای اصلاح ابداع کنند، عبدالبهاء پاسخ می‌داد که تمام دانش‌ها، چه علمی و چه اجتماعی، میراث مشترک تمام بشریت است. همان‌طور که از مزایای پیشرفت‌های علمی غربی، مانند ماشین بخار و تلگراف، استفاده می‌کنیم نباید خود را از بهره‌مندی از پیشرفت‌های اجتماعی سایر ملل محروم کنیم. اگر ملتی در طول هزار سال به پیشرفت‌هایی خاص دست یافته است، چه سودی دارد که مردم ایران هزار سال عقب بمانند تا خود به همان پیشرفت‌ها دست پیدا کنند.

ادامه دارد



اجعلوا اشراقکم افضل من عَشِيَّتکم

[مضمون به فارسی: صبحتان را از شامتان برتر قرار دهید].^۱

نوشته مایکل کروتوتی
ترجمه مهرداد جعفری

بطور عمومی بشر خطاکار است و خطا هم می‌کند، ولی چگونه با خطای خویش و یا خطای نفوسی که روزمره در تماسیم معامله نمائیم، امری است که عواقبی متعّد خواهد داشت.

در بسیاری از مواقع انسان‌ها به قضاوت دیگر انسان‌ها می‌پردازند. چنین قضاوتی رابطه هر نفس انسان را نسبت به روحانیت (روح) خویش مورد آزار قرار می‌دهد و در بدترین شرایط آن، جامعه‌ای می‌سازد مملو از داوری و ستم‌گری.

علی‌رغم چنین رفتار انسان، ایده به قضاوت نشستن دیگران پدیده‌ای است بسیار آشنا و قدیمی. حضرت بهاء‌الله در "کلمات مکنونه"ی خویش بشر را به هسته اصلی داشتن بصیرت در خردمندی روحانی بدین نحو متذکر فرموده‌اند.

"لا تَنفَس بِخِطَاءِ أَحَدٍ مَادُمْتَ خَاطِئًا..."^۲ [مضمون به فارسی: مادامی که خطاکاری به خطای آحدی دم‌زن.]

"کَيْفَ نَسِيتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَ اسْتَعَلْتَ بِعُيُوبِ عِبَادِي"^۳ [چگونه است که عیوب خود را فراموش کردی و به عیوب بندگان من مشغول شدی.]

امری که ممکن است بی‌ارتباط به این نکته نباشد امرِ اعتراف به گناهان باشد. اعتراف به گناهان "سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست" و به علاوه "سبب حقارت و ذلت است" که حضرت بهاء‌الله برای بنده خویش اجازه فرموده‌اند. بجای اعتراف گناهان نزد نفوس باید نفسِ خطاکار طلب بخشش از درگاه الهی نماید. این روش امری است شخصی و مربوط به هیچ نفس دیگری

نمی‌باشد.^۲

روی دیگر قضاوت و داوری که آزاردهنده است، قضاوت در مورد شخص خویش است. قضاوت در مورد خود و محکومیت نفس خویش و آرزوی تکامل کامل برای خویش داشتن عامل احساس گناه عاجزکننده‌ای می‌باشد. در هر حال بشر خطاکار است. چه راه صحیحی برای مقابله با خطای خویش و پرهیز از تکرار آن می‌باشد؟ حضرت بهاء‌الله در این مورد تأمل و تفکر این نکته می‌فرماید:

”حَاسِبِ نَفْسِكَ فِی كُلِّ یَوْمٍ مِّن قَبْلِ أَنْ تُحَاسِبَ“^۵ [مضمون به فارسی: هر روز نفس خود را محاسبه کن قبل از این که مورد محاسبه قرار گیری].
یا:

”اجعلوا إِشْرَاقَكُمْ أَفْضَلَ مِنْ عَشِيَّتِكُمْ“^۶ [مضمون به فارسی: صبحتان را از شامتان برتر قرار دهید].

با توجه به این دو نصّ مبارک - از ما خواسته شده که صادقانه از اعماق روح در رفتار خویش تفکر کنیم. آنچه که ما به نحو احسن انجام داده - و یا نداده - طرز تفکر ما را به جهت این که چگونه فردای ما باید بهتر از امروز باشد سوق می‌دهد.

حضرت بهاء‌الله مناجات و ادعیه بسیاری در مورد طلب بخشش گناه نازل فرمودند. این مناجات‌ها ما را قادر ساخته که با روح حقیقی مرتبط گردیده که بتوان زیبایی قوای نهفته روح بشری را تشخیص داد. گناه چیزی نیست که حقیقت بشری را تعیین نماید. بشر ”خطاکار“ خلق نشده. خطا نمودن بشر را از حقیقت انسانی دور می‌کند. هر انسانی همواره قادر است قوای نهفته روح خویش را تدریجاً آشکار نماید. این چیزی است که حضرت بهاء‌الله برای ما در نظر دارند.

”صَنَعْتُكَ بِأَيَادِي الْقَوَّةِ وَ خَلَقْتُكَ بِأَنَامِلِ الْقُدْرَةِ وَ أَوْدَعْتُ فِیْكَ جَوْهَرَ نُورِي... لِأَنَّ صُنْعِي كَامِلٌ وَ حُكْمِي نَافِذٌ لَا تُشْكَ فِيهِ وَ لَا تُكُن فِيهِ مُرَبِّباً“^۷ [مضمون به فارسی: تو را با دست‌های قوت ساختم و با سر انگشتان قدرت آفریدم و در تو اصل و جوهر نور خود را به امانت گذاشتم ... زیرا که صنع من کامل است و حکم

من نافذ؛ در آن شک نکن و در آن از شکاکان مباش. [مضمون به
 «خَلَقْتِكَ غَنِيًّا كَيْفَ تَفْتَقِرُ، وَ صَنَعْتِكَ عَزِيْزاً بِمِ تَسْتَدِلُّ»^۱ مضمون به
 فارسی: تو را غنی خلق کردم چگونه خود را فقیر می‌کنی، و تو را عزیز ساختم چرا
 خود را پست و حقیر می‌سازی.]
 «خَلَقْتُكَ عَالِيًّا، جَعَلْتُ نَفْسَكَ دَانِيَّةً، فَاصْعَدْ اِلَى مَا خُلِقْتَ لَهٗ»^۲ [مضمون
 به فارسی: تو را بلندمرتبه و عالی خلق کردم، نفس خود را پست و حقیر قرار
 دادی، پس صعود کن به سوی آنچه برای آن خلق شدی.]

۱ - این مقاله شماره ۲۴ نویسنده می‌باشد.

۲ - کلمات مبارکه مکنونه عربی، شماره ۲۷.

۳ - ایضاً، شماره ۲۶.

۴ - تمامی نصوص در این بند از لوح «بشارات» برگرفته شده. الواح حضرت بهاء‌الله بعد از کتاب اقدس، لوح بشارات، بشارت نهم.

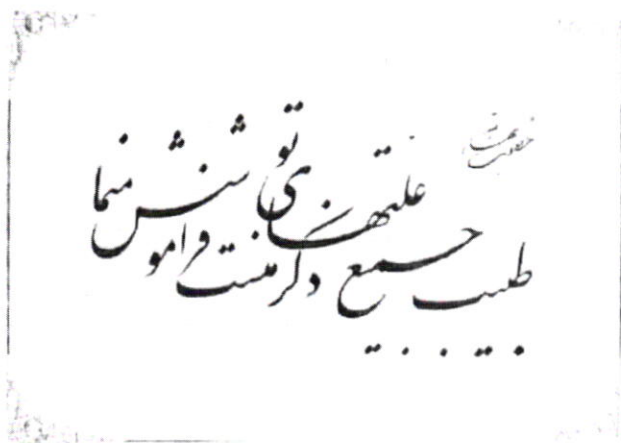
۵ - کلمات مبارکه مکنونه عربی، شماره ۳۱.

۶ - الواح حضرت بهاء‌الله بعد از کتاب اقدس، لوح حکمت، صفحه ۸۰.

۷ - کلمات مبارکه مکنونه عربی، شماره ۱۲.

۸ - ایضاً، شماره ۱۳.

۹ - ایضاً، شماره ۲۲.



دشمنی جمهوری اسلامی با مردگان و گورستان‌های بهایی؛ فرهنگسرا و پروژه‌های سپاه بر یاد و استخوان بهاییان جناب مرتضی اسماعیل‌پور

- در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ آیت‌الله قمی در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات مدعی شد "بهایان جاسوس دولت‌های اسرائیل، آمریکا، انگلیس و روسیه هستند و به همین دلیل مصادره اموال و مراکز آنان دارای توجیه شرعی است"
 - با وجود ادعای حکومت مبنی بر عدم مشارکت در تخریب گورستان‌های بهایی، سپاه پاسداران با تابلوی معرفی پروژه ساخت مجتمع فرهنگی و ورزشی، گورستان بهاییان شیراز را با بولدوزر تخریب کرد.
 - در تاریخ ۶ آبان ۱۳۹۷ نیروهای انتظامی دماوند به خانواده شمسی اقدسی اعظمیان زنی از اهالی گیلاوند که در قبرستان بهاییان در همان منطقه دفن شده بود، خبر از خارج کردن جنازه و رها کردن آن در بیابان‌های اطراف جابان در این شهرستان را دادند.
 - طی ۵ سال اخیر دست کم بیش از ۲۰ مورد تخریب، مصادره و یا خرابکاری در گورستان‌های بهایی توسط فعالان حقوق بشر ثبت شده است. بیش از ۸۰ شهروند متوفی برخلاف عقاید بهایی و بدون اطلاع خانواده‌ها در شهرهایی جز شهری که در آن ساکن بوده‌اند دفن شده‌اند، از جمله دفن بیش از ۴۵ متوفی بهایی تبریزی، از کودک ۹ ساله تا درگذشتگان بالای ۶۰ سال که در شهری غیر از تبریز دفن شده‌اند.
- پنج‌شنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۷ برابر با ۸ نوامبر ۲۰۱۸
- مرتضی اسماعیل‌پور - فعالان حقوق بشر خبر از بی‌حرمتی نسبت به جنازه یکی از شهروندان بهایی در بیابان‌های اطراف جابان از توابع شهرستان دماوند داده‌اند. شمسی اقدسی اعظمیان، زنی از اهالی گیلاوند در تاریخ ۲ آبان ۱۳۹۶ در همان منطقه در قبرستان بهاییان دفن شد اما در تاریخ ۶ آبان ۱۳۹۷ نیروهای انتظامی شهرستان دماوند به خانواده این شهروند بهایی خبر از خارج کردن جنازه و رها کردن آن در بیابان‌های اطراف جابان در این شهرستان را دادند. با وجود پیگیری خانواده این متوفی، آمران و همچنین عاملان این رفتار غیرانسانی هنوز

مشخص نشده‌اند. مقامات انتظامی نیز از خانواده این متوفی خواستند تا جنازه را در گورستان بهائیان تهران دفن کنند ولی به دلیل آداب مذهبی بهائیان، این خانواده راضی به این کار نشدند. با اینحال مقامات انتظامی بدون اطلاع خانواده شمس اقدسی اعظمیان، پیکر وی را در تهران دفن کردند.

تصرف، تخریب و خرابکاری در گورستان‌های بهائیان، تاریخی دیرین به قدمت دست کم ۶۰ سال در ایران دارد. محمد تقی فلسفی از روحانیون تندرو در دهه ۳۰ و ۴۰ با ایجاد بلوا علیه بهائیان، مقدمات آزار و اذیت آنان را ایجاد می‌کرد. این آخوند مرتجع پس از تخریب معبد بهائیان به نام حظیره‌القدس در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ روند تخریب مکان‌های مرتبط با بهائیان را پی گرفت که پس از آن گورستان‌ها و مراکز بهایی در سرتاسر ایران مورد حمله و بی‌حرمتی قرار گرفت. این در حالیست که در فرهنگ عمومی در همه‌جای جهان، به ویژه در خود ایران، مُردگان صرف‌نظر از تعلقات سیاسی و عقیدتی خود، دارای حُرمت هستند و به همین دلیل کمتر کسی به جنازه‌ها و گورهای آن‌ها تعرض می‌کند. با این همه بیشترین تخریب مرتبط به گورستان بهائیان تهران در سال ۱۳۴۲ روی داد که هم‌زمان با غائله خمینی نیز بوده است. آنچه هم این روند غیرانسانی را در عمل به رسمیت شناخت رویکردهای حکومتی پس از انقلاب ۵۷ در ایران است که طی آن خمینی رهبر بلامنازع نظام اسلامی در ایران شد و دست طرفدارانش را برای هرگونه سرکوب علیه بهائیان و دیگر شهروندانی که با جمهوری اسلامی و عقاید سیاسی و دینی آن هم‌خوانی نداشتند باز گذاشت.

در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ آیت‌الله قمی در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات مدعی شد "بهائیان جاسوس دولت‌های اسرائیل، آمریکا، انگلیس و روسیه هستند و به همین دلیل مصادره اموال و مراکز آنان دارای توجیه شرعی است!"

سخنان آیت‌الله قمی در کنار تفکرات ضد بهایی آیت‌الله خمینی راه را جهت بی‌حرمتی بیشتر به گورستان و متوفیان بهایی باز کرد. از همان زمان نیز حکومت مانع از دفن متوفیان بهایی در گورستان‌های محل زندگی خود شد.

سخنان روحانیان مخالف آیین بهایی موجب شدت گرفتن بهایی‌ستیزی در ایران شد و در شهرهایی هم‌چنان سنگسر، بهنمیر، کوشکک، شهنسوار، منشا،

چابهار و شهنسوار "گلستان‌های جاوید" تخریب شد. بخش اعظمی از گورستان‌های بهایی توسط حکومت و نیروهای تندرو مصادره شد اما آنچه این روند را با اتفاق روزهای اخیر هم‌تراز می‌کند، بیرون کشیدن جنازه بهائیان از گورهاست که هم‌زمان با تخریب گورستان‌های بهایی در شیراز و مهدی‌آباد یزد بارها تکرار گشت.



پروژه سپاه در شیراز در گورستان بهائیان!

دامنه تخریب گورستان‌های بهایی به قدری شدت گرفت که اعتراض مجامع بین‌المللی نسبت به این بی‌حرمتی را افزایش داد. وابستگان جمهوری اسلامی در شهرهای دیگری هم چون تبریز، مشهد، ارومیه، شاه‌آباد اراک، اصفهان، کرمانشاه، تهران، شیراز، مرودشت، عربخیل، چنبره‌آباد، باباسلمان، رفسنجان، تفت، کرمان، نیریز، غوک‌آباد، اردکان، فاتحه‌آباد، زرگنده، امیرآباد، خانی‌آباد، مریم‌آباد یزد، کاشان، باغ تزه و ده‌ها شهر دیگر اقدام به تخریب گورستان‌های بهایی یا "گلستان جاوید" کردند که این روند از تخریب تا خارج کردن جنازه و مصادره زمین تا منع دفن بهائیان را شامل می‌شود. حکومت به این تخریب و بی‌حرمتی اکتفا نکرد، بلکه اقدام به بازداشت بهاییانی نمود که مشغول بازسازی گورستان‌های بهایی شدند. در ۴ آذر ۱۳۶۰ گورستان بهائیان در تهران مصادره و ۱۳ کارمند و یا خدمتگزار این گورستان به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تهران بازداشت شدند. پس از این برخوردها حکومت اسلامی روند ممانعت از دفن بهایی در نزدیکی محل زندگیشان را کم کم متوقف نمود و در اطراف تهران زمین بایری به نام "لعنت‌آباد" یا "شهر کافرین" به آنان اختصاص داد تا "اجساد کافران و معاندان" در آنجا دفن شود. حکومت از این طریق آزار و اذیت روحی و روانی خود را نسبت به بهائیان افزایش داد تا آنان را مجبور به مهاجرت از ایران کند.

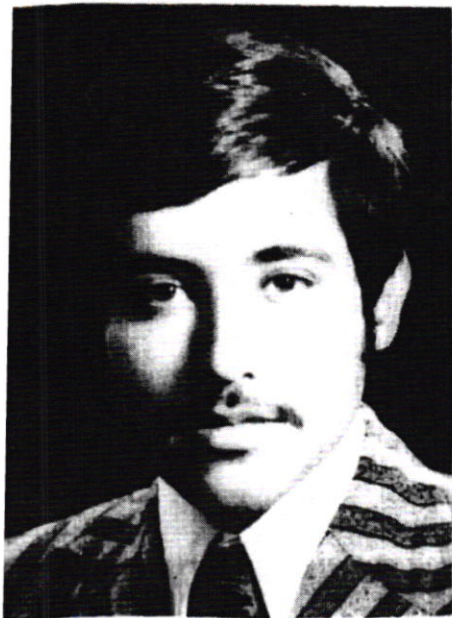
روحیه، از بهائیان پناهنده در ترکیه در گفتگو با کیهان لندن می‌گوید: "هرچند دلیل اصلی مهاجرت خانواده ما مشکلات منع دفن برای مادر بزرگم نیست اما همین مشکل در کنار تحصیل و نبود شغل موجب شد تصمیم به خروج از کشور بگیریم، چرا که دیگر نمی‌خواهیم برخلاف باورهایمان با ما رفتار شود." اما فرید از بهائیان ساکن ایران عقیده دیگری دارد و می‌گوید: "آن‌ها بهایی‌ستیزی می‌کنند تا ما برویم اما ما کشورمان را دوست داریم و حاضر نیستیم وطنمان را که به آن می‌گوییم ایران مقدس، ترک کنیم." شدت برخورد با بهائیان ایران موجب شده است که جمعیت بهائیان امروز به حدود ۳۰۰ هزار شهروند بهایی کاهش یابد در حالی که به گفته بعضی از منابع موثق جمعیت بهائیان در اوایل انقلاب بیش از ۵۰۰ هزار نفر بود.

طی چهار دهه از عمر نظام جمهوری اسلام در تمامی مقاطع نسبت به

بهاییان و بخصوص مراکز بهایی نگاه منفی و توأم با کینه‌ورزی وجود داشته است و برخورد حکومت طی سال‌های اخیر با مردگان بهایی و گورستان‌های آن‌ها تدریجی و خزننده است. این اقدامات ضد انسانی جمهوری اسلامی بارها از سوی مجامع بین‌المللی و شهروندان ایرانی مورد انتقاد و پرسش قرار گرفته اما تا امروز نیز نه تنها تحکرات ضد بهایی کم نشده، بلکه مقامات مسئولیت را به گردن "نیروهای خودسر" می‌اندازند. ما هم‌چنان شاهد تخریب و یا مصادره گورستان‌های بهایی در ایران هستیم. در آخرین مورد می‌توان به مصادره گورستان بهاییان در کرمان اشاره کرد. این گورستان توسط دستگاه قضایی و شهرداری کرمان به بهانه‌های غیرواقعی توقیف و مصادره شده و به همین دلیل اجساد بهاییان برخلاف عقاید آنان که "می‌بایست مسافت انتقال اجساد کمتر از یک ساعت باشد" به شهرهای دیگر انتقال داده می‌شود. مقامات مسئول نه تنها جلوی این روند را نمی‌گیرند بلکه هر شهروندی را که اقدام به پیگیری دفن پیکر بهاییان در این گورستان‌ها کند، مورد مجازات قرار می‌دهد! در یک نمونه ذبیح‌الله رئوفی پیرمرد ۷۰ ساله بهایی صرفاً جهت پی‌گیری دفن یکی از بهاییان متوفی بازداشت و به یک سال زندان محکوم و در هفته اخیر جهت اجرای حکم روانه زندان سنندج شد. طی ۵ سال اخیر دست کم بیش از ۲۰ مورد تخریب، مصادره و یا خرابکاری در گورستان‌های بهایی توسط فعالان حقوق بشر ثبت شده است. بیش از ۸۰ شهروند متوفی برخلاف عقاید بهایی و بدون اطلاع خانواده‌ها در شهرهایی جز شهری که در آن ساکن بوده‌اند دفن شده‌اند از جمله دفن بیش از ۴۵ متوفی بهایی تبریزی، از کودک ۹ ساله تا درگذشتگان بالای ۶۰ سال که در شهری غیر از تبریز دفن شده‌اند.

دیگر راز پوشیده‌ای نیست که آزار و اذیت بهاییان به تخریب گورستان‌های بهایی و بی‌حرمتی به مردگان آنان محدود نمی‌شود. بهاییان از حقوق سیاسی و اجتماعی و شهروندی محروم هستند. طبق عقیده مراجع شیعه و اسلامی در ایران، بهاییان "نجس" و "کافر" تلقی می‌شوند و مطابق قانون اساسی جزو ادیان به رسمیت شناخته شده به شمار نمی‌روند و از همین رو نه تنها حقوق انسانی و شهروندی آن‌ها رعایت نمی‌شود، بلکه در مصوبه‌های متعدد فراقانونی و هم‌چنین فتوای روحانیون نسبت به آنان تبعیض و ستم صورت می‌گیرد.

شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز جناب بهرام یلدانی



جوان نورانی جناب بهرام یلدانی
فرزند آقای احمد یلدانی و بانو نصرت
غفرانی (یلدانی) از خانواده‌های قدیمی
امری نی‌ریز، در فروردین ماه ۱۳۳۴ در
شیراز متولد شد. بهرام از همان زمان
کودکی طفلی باهوش، قوی و شجاع بود
و از شاگردان ممتاز کلاس‌های دروس
اخلاقی محسوب می‌شد. تحصیلات خود
را تا درجه فوق لیسانس در رشته اقتصاد
در دانشگاه شیراز به پایان رسانده و
مشغول تنظیم پایان‌نامه تحصیلی بود که
به علت تمسک به دیانت بهائی از
دانشگاه اخراج شد.

بهرام در زمان جوانی در تحصیل معارف امری نیز کوشا بود و در تسلط به زبان
عربی و آثار امری سرآمد اقران گردید و در ثبت و نگارش وقایع امریه، مساعد
یاران بود.

در آبان ماه ۱۳۶۱ که یکی از شورانگیزترین زمان تاریخ تضییقات در
مدینه منوره شیراز است و طوفان سهمناک امتحانات الهیه و افواج پرتلاطم افتتانات
ربانیه جامعه بهائیان شیراز را در بر گرفت، بهرام عزیز نیز در تاریخ اول آبان ماه
۱۳۶۱ به اتفاق والدین خود و ۴۰ نفر از احباب دستگیر شد و تا تاریخ ۱۷ آذرماه
۱۳۶۱ در بازداشتگاه موقت دادسرای انقلاب مورد بازجویی‌های متعدد قرار گرفت و

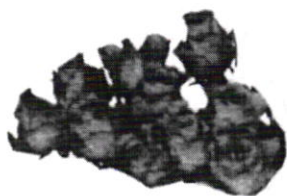
هنگام بازجوئی، با صدای بلند و بدون خوف و بیم از مبانی امریّه دفاع و اتهام دخالت در امور سیاسیّه و مخالفت با جمهوری اسلامی ایران را به شدت ردّ نموده بود و در پاسخ سؤال بازپرس مربوطه که اگر بیت‌العدل امر به مخالفت با جمهوری اسلامی دهد شما چه خواهید کرد، با صدای رسا که اغلب احبای مسجون می‌شنیدند اظهار می‌داشت، عدم مداخله در امور سیاسیّه نصّ است و بیت‌العدل اعظم مصون از خطای الهی، واضع قوانین غیرمنصوص است و ابدأً چنین دستوری صادر نخواهد فرمود، و در مقابل اصرار بازپرس که اگر دستور داد شما چه خواهید کرد، جواب داده بود که سؤال شما تعلیق به امر محال است و پاسخی ندارد. بالاخره در تاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۶۷ به زندان عادل‌آباد منتقل و به سایر یاران پیوست. در زندان جوانان زندانی از معلومات امری و غیرامری ایشان بهره‌مند بودند. به عنوان نمونه، صلوه کبیر را به عده‌ای از آنان آموخت. بهرام روحیه‌ای قوی و شاد داشت و اغلب با ذکر حکایات امری و شوخی‌های مناسب ادبی، در تقویت روحیه یاران هم‌بند می‌کوشید.

مرسوم است که محکومین به اعدام باید ۴ مرتبه جرم انتسابی خود را کتباً تأیید نمایند که آن را (استتابه) می‌نامند. بهرام همان دفعه اول نوشته بود (چهار بار عقیده راسخ خود را به حقایق دینت مقدسه بهائی اعلام می‌دارم). بالاخره در تاریخ ۲۶ خرداد ماه ۱۳۶۲ به اتفاق ۵ نفر دیگر از یاران هم‌بند (دکتر بهرام افنان - عنایت‌الله اشراقی - جمشید سیاوشی - کورش حق‌بین و عبدالحسین آزادی) در پادگان چوگان شیراز به وسیله طناب دار، در عنفوان جوانی (۲۸ سالگی) شربت شهادت نوشید و به رفیق اعلی پیوست (طوبی له و حُسن مآب).

۴۸ ساعت بعد، یعنی عصر ۲۸ خرداد ماه ۶۲ نیز مادرش (بانو نصرت یلدائی) به اتفاق ۹ نفر از نسوان هم‌بند را به همان ترتیب شهید می‌نمایند. بهرام دارای دو برادر به نام‌های داریوش و کورش می‌باشد که در خارج از ایران مشغول تحصیل بوده و انشاءالله سالک سبیل پُر افتخار برادر شهید خود خواهند بود. پدر بزرگوارشان در شیراز و خواهر گرامی ایشان بهار خانم در اسپانیا به خدمات امریّه قائم و موفق می‌باشند.

پس از شهادت ایشان، یکی از یاران هم‌بند شعری در مرثیه شهید مجید سروده که به عنوان حُسن ختام، ابیاتی از آن نقل می‌شود.

شیر غرّان بیشه یزدان	آفرین بر شهید جاویدان
شد فدائی طلعت پیمان	بنده خاص آستان بها
بود الحق نمونه انسان	در صفات و کمال انسانی
هست در قلب جمله یاران	نام بهرام زنده و جاوید
او فدا کرد هم سر و هم جان	در ره عشق طلعت ابھی
با دلی شاد و با لبی خندان	رو نهاده به سوی قربانگاه
گشت واصل به روضه رضوان	سال شصت و دو در مه خرداد
تاج عزّت گرفت از اقران	گوی سبقت ربود از احباب
کار او شهره در همه دوران	نام او گشت زینت تاریخ
بخدا مات هستم و حیران	چه بگویم ز قدرت بهرام
نه کراحت ز تهمت و بهتان	نه شکایت ز بند و زندان داشت
در همه حال خوشدل و خندان	در همه وقت شاکر و صابر
نیست رویاه مرد این میدان	بیشه حق کنام شیران است
تربیت کرده با چنین عرفان	آفرین بر پدر که چون تو پسر
پرورانیده است در دامان	رحمت حق به مادری که ترا
که توئی افتخار نسل جوان	روح پاکت غریق رحمت باد
نامور گشت در جهان ایران	شهر شیراز از تو شد مشهور
(ای فدای تو هم دل و هم جان)	شعر من لایق مقام تو نیست
بسر روانت درود بسی پایان	می‌فرستد حسامی دلخون



PAYAM-E-BADI

VOLUME 37

NO'S:

427-428-429

Janury – February - March

2019

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi